

## خدا در جهان

ژوزف ایمبرگ

برگردان: ج. معافی پور

## خدا در جهان

فصل کوتاهی در اخلاقیات مسیحی

نوشته: ژوزف ایمبرگ

برگردان: ج. معافی‌پور

## فهرست مطالب

<b>I: آفرینش و اخلاقیات</b>	<b>5</b>
1- خدا و دنیای مخلوق	5
2- اخلاقیات و معنویات	6
<b>II: اخلاقیات و کلیسا</b>	<b>9</b>
1- وظیفه کلیسا	9
2- اهمیت ایمان	10
<b>III: هموعان ما</b>	<b>13</b>
1- هموعان ما چه کسانی می‌باشند؟	13
2- چه کاری باید انجام دهیم و چه کاری انجام ندهیم؟	14
3- نقش مسیحیت در تعلیم و تربیت هموعان	15
<b>IV: جامعه و کشور</b>	<b>17</b>
1- مفهوم کلمات	17
2- دو نوع مختلف حکومت	18
3- ارتباط بین این دو نوع حکومت	20
<b>V: شریعت و انصاف</b>	<b>23</b>
1- اهمیت شریعت و انصاف	23
2- آیا پیروی از قانون مکتوب، کافیست؟	24
3- هدف از رأی دادگاه چیست؟	25
5- وقتی که صاحبان قدرت اشتباه می‌کنند	26
<b>VI: غنا و فقر</b>	<b>29</b>
1- دو نوع سیستم سرمای‌گذاری	29
2- ثروت و فقر از دیدگاه مسیحیت	30

3- وظیفه مسیحیان و کلیسا در مواردی خاص ..... 32

**VII: دفاع و جنگ** ..... 35

1- دفاع کردن از خودمان به چه معنی است؟ ..... 35

2- آیا انقلاب نمودن درست است؟ ..... 37

**VIII: ازدواج، خانه و خانواده** ..... 39

1- عشق و ازدواج ..... 39

2- خانه، فرزندان و جوانان ..... 41

**IX: کار و حرفه** ..... 43

1- مهارت‌ها متفاوت می‌باشند ..... 43

2- خدمت برای جلال خدا ..... 44

**X: شهادت به کلام خدا** ..... 45

1- وظیفه مسیحیان است که به کلام خدا شهادت دهند ..... 45

2- شهادت دادن از طریق یک زندگی پاک ..... 46

## I

## آفرینش و اخلاقیات

## 1- خدا و دنیای مخلوق

همه انسان‌ها دانسته یا ندانسته، خواه مسیحی باشند، خواه نباشند سوالات و ابهاماتی در رابطه با امور اخلاقی دارند. ما نمی‌توانیم حتی یک قدم در زندگی و کار روزانه خود برداریم، بی‌آنکه اقدام به کاری اخلاقی و یا غیر اخلاقی، نکرده باشیم. اما اگر اعتقاد به خدائی قدرتمند وجود داشته باشد که این جهان را اداره می‌کند، و یا تصور شود که این جهان صرفاً در اثر شانس و اتفاق به وجود آمده است، پاسخ بسیاری از این سوالات متفاوت می‌شوند.

خدا خود را بر تمامی انسان‌ها در این جهان هم از طریق آفرینش و هم از طریق وجدان انسان، مکشوف ساخته است. اما علیرغم این مکاشفه، شناخت کامل خدا از طریق بررسی و مطالعه آفرینش و یا گوش دادن به ندای وجدان، غیرممکن است. مکاشفه نجات در کلام مقدس و از طریق عیسی مسیح پسر یگانه خدا<sup>1</sup> حائز اهمیت فراوان می‌باشد.

برای بررسی امور اخلاقی، مورد دیگری بسیار حائز اهمیت است:

زیرا هرگاه امت‌هایی که شریعت ندارند کارهای شریعت را به طبیعت بجا آرند، اینان هرچند شریعت ندارند، برای خود شریعت هستند، چونکه از ایشان ظاهر می‌شود که عمل شریعت بر دل ایشان مکتوب است و ضمیر ایشان نیز گواهی می‌دهد و افکار ایشان با یکدیگر یا مَمِّت می‌کنند یا عذر می‌آورند.<sup>2</sup>

ما بر این اساس می‌توانیم روی اصول اخلاقی به طور کلی هم در رابطه با پیروان سایر ادیان و هم منکران وجود خدا، بحث کنیم. ما می‌توانیم از هر یک از آنها تعریفی از طبیعت و دنیا و موارد سیاسی و اجتماعی، اخلاقی، قانون، اهداف، شهرنشینی و بهداشت و غیره ... پیدا کنیم. آنچه که بین ما و آنها مشترک است عقل و خرد عمومی و همچنین وجدان است که بدان وسیله می‌توانیم تصمیم بگیریم که چه چیزی درست است و چه چیزی غلط.

هرچه که ما مشترکات زیادی با انواع انسان‌ها داریم، اما چنانچه به خدا به عنوان خالق خود ایمان داشته باشیم، یا نداشته باشیم، مسئله به کلی دگرگون می‌شود. آفرینش به ما نشان داده است که مالک دنیا نیستیم. چیزهای مخلوق می‌پایست به عنوان یک هدیه و یا امانت، تلقی شوند که خدا در اختیار ما نهاده است. ما نمی‌توانیم حتی یک سلول را خلق کنیم. آنچه که ما می‌توانیم انجام دهیم کاربرد درست و یا نادرست آنچه هست که در روی زمین می‌پاییم، و در بدترین حال ما چنان برخورد نامناسبی به آنها داریم که آیندگان ما با دنیائی ویران روبرو خواهند شد.

مهم اینست که به یاد داشته باشیم که تفاوت بزرگی بین مخلوقات وجود دارد. بعضی از آنها را مثل زمین و آبها و معادل آن را خدا، یک بار و برای همیشه به ما عطا نموده است. و مخلوقاتی که همیشه در حال تکرار و تازه شدن می‌پاشند، مثل اکسیژن، نباتات، خاک، میوه و گوشت و غیره... .

این مخلوقات هرچه که هستند، تحت مالکیت هیچ کس قرار ندارند. مردم بدانها وابسته‌اند و از آنها استفاده می‌کنند و برای نحوه استفاده کردن از آنها مسئول می‌پاشند. احترام واقعی را نسبت به دنیای مخلوق نمی‌توان جز در قالب یک ناظر امین، نشان داد. از دیدگاه ایمانداران، یعنی که ما باید مطیع قدرتی باشیم که آنها را در اختیار ما نهاده است. از این نظر مسیحیان با بسیاری از ایمانداران دیگر با کسانی که فقط به قدرت انسان متکی هستند، و به خدا، کاملاً متفاوت می‌پاشند.

## 2- اخلاقیات و معنویات

وقتی، مواردی مثل «اخلاقیات» و «معنویات» می‌پردازیم، سؤالاتی مطرح می‌شوند. فرق بین این دو عبارت چیست؟ در بسیاری از موارد این دو عبارت مترادف هم به کار می‌روند. یعنی هر کدام به جای هم به کار می‌روند. اما در سطوح مختلف صحبت کردن، می‌توانیم تفاوت روشنی بین این دو عبارت، پیدا کنیم. «اخلاقیات» اکثراً اشاره به اصولی می‌پاشد که بر رفتار ما حاکم می‌پاشند و همچنین اشاره به تعلیمات بنیادی در رابطه با این اصول است، در حالی که کاربرد شخصی این اصول معنویت فردی نامیده می‌شود. این دقیقاً نقطه‌ای است که به این تفاوت بین این دو عبارت می‌رسیم.

اگر یک عمل اخلاقی در حوزه خاصی در زندگی را بتوان «راه معنوی» نامید. اما عبارت «غیرمعنوی» امروزه بیانگر حالات خاصی از زندگی مثلاً موارد سکسی است. برای اینکه فکرمان منحرف نشود بهتر است وقتی از حالات خاص زندگی که در سطح استانداردهای اخلاقی نمی‌پاشند، صحبت می‌کنیم از عبارت «غیراخلاقی»

استفاده کنیم. بدین ترتیب برای احتراز از سوء تفاهم به جای «معنوی» و «غیرمعنوی» از عبارت «اخلاقی» و «غیراخلاقی» باید استفاده کنیم. به طور کلی وقتی ما به بررسی حالت خاصی از زندگی از دیدگاه اخلاق می‌پردازیم، همیشه باید این شرایط را مدنظر داشته باشیم: این عمل چه موقع و چرا و توسط چه کسی و برای چه کسی و به چه دلیلی انجام گرفته است. همراه با این موارد باید در ضمن وضعیت فکری و روحی شخصی که آن عمل را انجام داده است، در نظر داشته باشیم، نه فقط ظاهر قضیه را.

در اینجا ما با یکی از بزرگترین مشکلات در حوزه اخلاقیات مواجه می‌شویم. چگونه ممکن است به آنچه که نیکو است دست یافت و آن را به طور عام و در اصول و در عمل فردی انسان، تشخیص داد؟ در اینجا به پارهای از متداول‌ترین تعلیمات در مورد اخلاقیات اشاره می‌کنیم.

- 1) هر آنچه که برای انسان مفید باشد، خوب است، یا
- 2) هر آنچه که موجب پیشرفت انسان شود، خوب است، یا
- 3) هر آنچه که به فرد سعادت و موفقیت را عرضه بدارد، خوب است، یا حتی گاهی،

4) هر آنچه که در خدمت جامعه یا کشور باشد، خوب است. تمام این فرضیات ضعیف و بیانگر سطوح مناسب اخلاقیات نمی‌باشند. در مورد همه این فرضیات می‌توان گفت که تنها سوالات تازم‌ای را موجب می‌شوند: چه چیزی برای انسان مفید است، پیشرفت انسان به چه معنی است، موفقیت چیست و سعادت بر چه معیاری سنجیده می‌شود؟ تا آنجا که جامعه و کشور مدنظر است، مشکل بزرگ دیگری وجود دارد: کسانی که بر ما نفوذ دارند و بر ما حکومت می‌کنند ممکن است به آسانی از این راه‌ها، ما را فریب دهند و بگویند: این کار را انجام بده، مطیع ما باش، چون اطاعت موجب پیشرفت، شادی و سعادت و کسب هر آنچه که برای شما خوب است، می‌شود. این سؤال ما را به نکته بسیار مهم‌تری می‌رساند.

هر نوع اخلاقیاتی ریشه در فرد دارد. هیچ نوع اخلاقیاتی نمی‌تواند توسط مقامات رسمی دیکته شود. اگر قدرت‌های حاکم فرمان به انجام کار بد و غلط بدهند، آنها خودشان بد هستند و غیراخلاقی رفتار می‌کنند. از سوی دیگر دیکته اخلاقیات خوب خارج از حاکمیت و قدرت آنها است. آنها فقط می‌توانند امور خوب را از مردم طلب کنند و اخلاقیات نیکو را تشویق کنند. ولی چرا بیشتر از این نمی‌توانند اعمال قدرت کنند؟ چونکه اخلاقیات مربوط به درونی‌ترین بخش فکر و جان و وجدان انسان است. از دیدگاه مسیحیت این مورد برآمده از این حقیقت است که انسان مخلوق خدا است. در ضمن ما نیز بر این عقیده‌ایم که هر انسانی اعم از اینکه ایماندار یا بی‌ایمان باشد،

دارای وجدان است. تمام کدهای اخلاقی زندگی در ارتباط به وجدان تجلی می‌یابند. وقتی ما از فرد به عنوان واحد بنیادی جامعه در موارد اخلاقی صحبت می‌کنیم، از روند جاری زندگی سخن می‌گوئیم، نهزاهدانه زیست. تمام قدرتمندان و حاکمان باید جنبه اخلاقی تمام موارد را در نظر داشته باشند و به خاطر داشته باشند که این موارد حائز اهمیت بزرگی برای جامعه می‌باشند. اگر صاحبان قدرت از این نکته قصور کنند، موجب هرج و مرج می‌شوند. اکثراً اتفاق می‌افتد که اولیای امور از مردم می‌خواهند با ایمان و صداقت رفتار کنند. اما مردم چنانچه وجدانی وجود نداشته باشد، چگونه می‌توانند با ایمان و صداقت رفتار کنند؟

آنچنانکه بعداً از بسیاری جهات ملاحظه خواهیم کرد، زندگی اجتماعی غالباً از طریق نفع‌طلبی‌ها و خودپسندی‌های شهروندان، و حتی مقامات رسمی و حاکمان، دچار مخاطره می‌شود پس چگونه می‌شود یک تجدید حیات معنوی را ایجاد نمود؟ تنها اگر روح تازه‌ای در انسان‌ها برانگیخته شود، اصول اخلاقی و معنویات، تجدید می‌گردد. ولی چنان تجدید حیاتی باید نخست در بعضی افراد شروع شود و سپس به دیگر بخش‌های جامعه، مردم، کشور و حتی فراتر از آن گسترش یابد.

1- یوحنا 3:16

2- رومیان 2:14-15.

## II

### اخلاقیات و کلیسا

#### 1- وظیفه کلیسا

مردم می‌توانند بدون پاره‌ای از اصول اخلاقی زندگی کنند، ولی نمی‌توانند بدون امور غیرمعنوی هدفمند، زندگی کنند. چنین افرادی، آنچنانکه عیسی مسیح فرموده است به زودی، برضد خود «منقسم» می‌گردند.<sup>1</sup> اعلام بیطرفی در موارد اخلاقی، به شریکان و معلمان دروغین، فرصت تاخت و تاز می‌دهد. بدین ترتیب معنویات را نمی‌توان مختص مسیحیان و یا کلیسا و یا حتی افراد مذهبی تصور نمود. ما در جهان غیرمسیحیان هم مواردی از اخلاق مسیحی را مشاهده می‌کنیم که مورد پذیرش آنها واقع شده است و خواه از این حقیقت آگاه باشیم، یا نباشند، آنها را مراعات می‌کنند. یکی از متداول‌ترین اصول اخلاقی که مورد پذیرش همگان قرار گرفته است، اینست که:

«لذا آنچه خواهید که مردم به شما کنند، شما نیز بدیشان همچنان کنید، زیرا این است تورات و صحف انبیا.»<sup>2</sup>

به کلیسا وظیفه بزرگی در جهت اعلام اراده خدا در جهان، محول شده است.<sup>3</sup> کلیسا با انجام این وظیفه چه در کلام و چه در عمل می‌تواند نقش بزرگی در زندگی اجتماعی و همچنین امور اخلاقی، ایفا نماید. از این نظر است که کلیسا «نمک جهان» و «نور عالم» نامیده شده است.

اولین کاری که کلیسا می‌تواند انجام دهد، تأکید بر اهمیت «شریعت» است. کلیسا باید «شریعت» را به عنوان ارزشمندترین عطیه خدا به جهان، اعلام نماید. هیچ کس بدون شریعت نمی‌تواند امور اخلاقی را انجام دهد. شریعت در کلیسای مسیحی بهتر از هر مکان دیگری معرفی می‌شود. اجمالاً اینکه شریعت خدا در «ده فرمان»<sup>4</sup> تشریح شده است. البته شرایع بسیار دیگری در عهد عتیق آمده‌اند، اما تمام این شرایع در این آیه خلاصه شده‌اند:

«خداوند خدای خود را به تمام دل و تمام نفس و تمام توانایی و تمام فکر محبت نما و همسایه خود را مثل نفس خود.»<sup>5</sup>

عیسی هرگز برخلاف شریعت عهد عتیق رفتار ننمود و با تأکید شدید بر شریعت فرمود:

«گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صُخف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم.»<sup>6</sup>

بنابراین نقش کلیسا در حوزه اخلاقیات ارائه اصولی است که مردم آنها را پیروی کنند. اما وظیفه او در اینجا بسیار قوی‌تر از شریعت است، چونکه خدا را از طریق مکاشفه خودش شناخته است. علاوه بر آن، شریعت توسط خدا مکشوف و تأیید شده است، همان خدائی که «راه و راستی و حیات» است.<sup>7</sup>

فرق بین اخلاقیات مسیحی و اخلاقیات سایر ادیان، صرفاً موکول به نگرش مسیحیان نسبت به شریعت نیست، بلکه موکول به ایمان ما به خدا است. خدا مقدس و عادل است. خدا رئوف است، خدا پر از مهر و دوستی و عشق است. این واقعیت‌ها است که فرزندان خدا را در زندگیشان، شکل داده است، و اگر ایمان آنها به خدا واقعی و همیشگی باشد، دارای مهم‌ترین ارزش‌های اخلاقی می‌شوند. این حقیقت را عیسی و یوحنا رسول به روشنی بیان کرده‌اند.<sup>8</sup> محبت مسیحیان همیشه از سرچشمه محبت خدا، نشئت می‌گیرد.<sup>9</sup> یکی از مشکلات در رابطه با عبارت «محبت» اینست که غالباً آن را یک حس عاطفی تلقی می‌کنند. ولی اینطور نیست. محبت مسیحیان نسبت به هموعان خودشان همیشه واقعی و آگاهانه است، خواه افرادی مثبت یا منفی باشند. یک مسیحی واقعی از خودش می‌پرسد «اراده خدا نسبت به این شخص چیست؟» و «هدف من از محبت نمودن به او چیست؟»، «کمک کردن» به صرف اینکه «مهربان» باشیم و از اینکه آدم خوبی هستیم احساس رضایت کنیم، محبت واقعی نیست، بلکه خودپسندی است که در لباس محبت خود را نشان می‌دهد.

## 2- اهمیت ایمان

ایمان در زندگی انسان دارای بزرگترین اهمیت و حتی مهم‌تر از موارد اخلاقی است. اما ایمان مسیحی قابل مقایسه با ایمان به افراد و ایده‌ها، نمی‌باشد.

ایمان مسیحی، ایمان به خدای «که آن را آن متبارک و قادر وحید و ملک الملوک و

ربّ الارباب است.»<sup>10</sup>

ایمان به خدا جنبه دیگری هم دارد: و آن باور داشتنن واقعیتی به نام شیطان است.

هر چند که تمامی جهان توسط خدا آفریده شده است، ما بر این باوریم که جریانی به نام «سقوط بزرگ» و عصبی‌انی بر علیه خدا، صورت گرفته است. یعنی که:

«ایشان (انسان) حق خدا را به دروغ مبدل کردند و عبادت و خدمت نمودند مخلوق

را به عوض خالق که تا ابدالآباد متبارک است.»<sup>11</sup>

عقیده به آفرینش و سقوط، عقیده به وجود خوبی و بدی در این جهان، بیانگر تفاوت بین مسیحیان و غیرمسیحیان، در بسیاری از امور اخلاقی است. بدین ترتیب از نقطه نظر مسیحیان سازش بین خوبی و بدی، غیرممکن است. امروز گرایشی وجود دارد مبنی بر اینکه بعضی امور را «خنثی» بنامند، یعنی اموری که از نقطه نظر اخلاقی نه خوب هستند و نه بد. گرایش دیگری نیز موجود است حاکی از اینکه چون نمی‌توانیم به استاندارد خوبی برسیم، باید به حداقل قانع شویم. چنین تفکراتی کاملاً با باورهای مسیحی متفاوت می‌باشند.

گرایش دیگر، حداقل در قالب دنیائی و تفکرات مدرن می‌گوید که تفاوتی واقعی بین خوبی و بدی وجود ندارد و مدعی است که تفاوتی را که مشاهده می‌کنیم مربوط به بعضی از ایده‌های قدیمی است که از پیشینیان خود و اعصار تاریک به میراث برده‌ایم. این طریقه اندیشیدن را نه‌لیسم معنوی می‌نامند. این نه‌لیسم کاملاً متضاد با تفکر و تعلیمات مسیحی است.

تفکرات ناب مسیحائی کاملاً متضاد با این عقیده است که نیکی و بدی هر چیزی وابسته به درجه سودمندی آن برای عامه مردم است، می‌باشد (Utilitarianism).

اگر انسان پیرو سودمندگرائی باشد، همیشه درگیر این ابهامات است که کدام راه به نفع اوست و چه نتیجه‌ای به دست خواهد آمد. در این مورد خاص کلیسا چه نقشی در اخلاقیات انسان می‌تواند داشته باشد؟ پاسخ این سؤال اینست: معرفی غنای تمام کلام خدا و تعلیمات اخلاقی عیسی مسیح. خدا در کلام خودش اخلاقیاتی روشن از امور خوب و بد و راهنمائی‌های لازم را در دو راهی زندگی به ما ارائه داده است. عیسی مسیح معلم و استادی بزرگ و در ضمن نمونه‌ای برجسته برای زندگی انسان است.

بسیاری، حتی کسانی که او را به عنوان نجات دهنده خود نمی‌پذیرند، او را به عنوان استاد و نمونه‌ای بزرگ پذیرفته‌اند.

ولی در کنار این پذیرش سوءتفاهماتی هم وجود دارند. عیسی به این جهان نیامده است که صرفاً یک نمونه باشد. او به این جهان آمده است تا منجی باشد و کسانی که او را پیروی می‌کنند، کافی نیست که در ظاهر و با تقلید کردن از او، او را پیروی کنند. عیسی همیشه به وضعیت باطنی و فکری و وجدانی انسان، اشاره نموده است:

«ای فریسی کور، اول درون پیاله و بشقاب را طاهر ساز تا بیرونش نیز طاهر شود!»<sup>12</sup>

پولس رسول در این آیه روی این مورد تأکید نموده است:

«و به روح ذهن خود تازه شوید. و انسانیت تازه را که به صورت خدا در عدالت و قدوسیت حقیقی آفریده شده است بپوشید.»<sup>13</sup>

این تازه شدن فردی در مسیح و در مسیحیان همیشه با نحوه زندگی‌شان، شروع می‌شود. از این طریق و از نقطه نظر اخلاقی، مسیحیان و افراد عادی و به طور کلی یک جامعه ممکن است متحول شود:

«شما نمک جهان‌ید! لیکن اگر نمک فاسد گردد، به کدام چیز باز نمکین شود؟ دیگر مصرفی ندارد جز آنکه بیرون افکنده، پایمال مردم شود. شما نور عالمید. شهری که بر کوهی بنا شود، نتوان پنهان کرد. و چراغ را نمی‌آفرزند تا آن را زیر پیمانه نهند، بلکه تا بر چراغدان گذارند؛ آنگاه به همه کسانی که در خانه باشند، روشنایی می‌بخشد. همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را در آسمان است تمجید نمایند.»<sup>14</sup>

- |                 |                                 |                 |
|-----------------|---------------------------------|-----------------|
| 1- متی 21:52    | 2- متی 12:7                     | 3- متی 20-18:28 |
| 4- خروج 71-1:20 | 5- لوقا 27:10                   | 6- متی 17:5     |
| 7- یوحنا 41:6   | 8- یوحنا 12:15 و اول یوحنا 11:4 |                 |
| 9- مزامیر 63:9  | 10- اول تیموتائوس 15:6          |                 |
| 11- رومیان 1:52 | 12- متی 26:23                   | 13- افسسیان     |
| 42-32:4         |                                 |                 |
| 14- متی 16-13:5 |                                 |                 |

# III

## همنوعان ما

### 1- همنوعان ما چه کسانی می‌باشند؟

این یک واقعیت بدیهی است: هر گاه که در مزارع، فروشگاه‌ها، کارخانه‌ها، مدارس و ادارت کار می‌کنیم، نمی‌توانیم از ملاقات با مردم دوری کنیم و خواه دوست داشته باشیم و خواه دوست نداشته باشیم مجبوریم از راه‌های فراوانی با مردم ارتباط داشته باشیم. آن‌گاه چه اتفاقی می‌افتد؟

از راه‌های بسیاری تحت نفوذ آنان قرار می‌گیریم و احتمالاً گاهی اوقات هم ممکن است بر آنها نفوذ بگذاریم. گاهی اوقات ممکن است تقاضاهایی از آنها داشته باشیم که نتوانند برآورده سازند. بدین وسیله دیدگاهی منفی نسبت به آنان، پیدا کنیم و از این نظر فکر کنیم که آنها آدم‌های بدی می‌باشند. شاید تقصیر از خود ما باشد، چونکه آنها عطیائی دارند که ما آن عطایا را نمی‌توانیم تشخیص دهیم. بدتر اینکه: اگر آنها انتظاراتی از ما نداشته باشند، نشان می‌دهد که علاقه‌ای به ما ندارند. در اینجا است که ارتباط ما مختل می‌شود، چونکه ارتباط براساس تقاضاهای ما از یکدیگر است، نه خدمت به یکدیگر. کمک و خدمت به همنوعان همیشه دعوتی متبارک است و باید در درجه اول قرار گیرد.

اگر ما این دعوت را طوری تلقی کنیم که منتظر خدمت و کمک دیگران به خودمان باشیم، آنگاه امکانات ایجاد یک ارتباط سازنده را، از دست می‌دهیم. پس کمک در اینجا چه مفهومی دارد؟ ما به جای اینکه انتظار کمک زیادی از دیگران داشته باشیم، بهتر است ارتباط خود را با دیگران با این سؤال واقعی شروع کنیم: «همنوع من کیست؟» بعضی اوقات پاسخ این سؤال را بدین ترتیب می‌دهند: همه انسان‌ها، همنوعان ما هستند. اما از سوی دیگر ما همه مردم را در این جهان نمی‌شناسیم، پس چگونه می‌توانند همنوعان ما باشند، و ما چگونه می‌توانیم آنها را دوست داشته باشیم و خدمت کنیم؟

پاسخ درست این سؤال اینست: همه کسانی که در پیرامون ما زندگی می‌کنند، مثل خانواده، همکاران، همسایگان و... همنوعان ما هستند. اما در مورد کسانی که همنوع

ما می‌پاشند، هر چند که هرگز آنها را ندیده‌ایم، چه باید گفت؟ برای پاسخ دادن به این سؤال بهتر است نخست از این دیدگاه به این مسئله بپردازیم مبنی بر اینکه چه کاری باید انجام دهیم و چه کاری انجام ندهیم.

## 2- چه کاری باید انجام دهیم و چه کاری انجام ندهیم؟

البته هزاران مورد کار هست که هرگز نباید انجام دهیم و اگر به برخی از آنها اشاره کنیم می‌توانیم بقیه موارد را بهتر درک کنیم.

قبل از هر چیز به انواع مختلف غفلت‌ها اشاره می‌کنیم. اگر از ممنوع خود غفلت کنیم از مشاهده و شناخت موقعیت آنان، خواسته‌های آنان، نیازهای آنان و رنج‌های آنان، بی‌خبر باشیم، در نتیجه رغبتی برای کمک به آنان در خود احساس نمی‌کنیم. دوم اینکه هستند کسانی که هم‌تو خود را می‌شناسند و از احتیاجات و رنج‌های او آگاهند، ولی کمکی به آنها نمی‌کنند. و برعکس کارهایی انجام می‌دهند که بار آنها را می‌افزایند. این دسته از افراد به خاطر حرص و طمع نسبت به ممنوع خود، بی‌انصافی و خشونت روا می‌دارند و حتی تا آنجا پیش می‌روند که هر چه را که دیگران دارند، از آنها می‌گیرند. این نوع کوتاهی‌ها و گناهان بسیارند: بی‌انصافی، بی‌رحمی و فریب. چیزهای دیگری هستند که نباید انجام دهیم که ربطی به امور مادی ندارند، از جمله خدشه‌دار نمودن نام نیکو، شرف و اعتبار دیگران.

بنابراین، دروغ‌گویی، تهمت زدن و شهادت دروغ بر علیه ممنوعانمان، صدمات بزرگی بر آنها وارد می‌سازد و بعضی اوقات به بهای مرگشان تمام می‌شود و حتی به نسل آینده هم سرایت می‌کند. چنین اعمالی کاملاً غیرمنصفانه و به منزله‌ی دزدیدن دارائی‌ها و شهرت ممنوعان ما، می‌باشند. کارهای زیادی هستند که به نظر خوب می‌آیند، اما بد و غیرمنصفانه می‌باشند. شاید چنین کارهایی به منظور کمک به ممنوعان باشند، خواه توسط دادن پول، توجه، تشویق، شهادت در دادگاه و غیره... اما اگر چنین به اصطلاح لطف‌هایی یک‌جانبه و در جهت جلب رضایت گروهی و غفلت از گروه دیگر باشند، چنین کمک‌هایی، خوب تلقی نمی‌شوند، چون در چنین وضعیتی، قائل به تبعیض و طرفداری از گروهی خاص می‌شویم. چنین تبعیض‌هایی از دیدگاه قانونی، جنایت محسوب می‌شوند و در امور اخلاقی، گناه و کوتاهی بزرگی محسوب می‌شوند.

وقتی ما به این سؤال بر می‌گردیم که چه کاری باید انجام دهیم، تنها سخن از کارهایی که نباید انجام دهیم، نمی‌کنیم. در بعضی از ادیان و مکاتب غیرمسیحی مردم به «اصل طلائی» اشاره می‌کنند. و اصل طلائی اینست که:

«لَهَذَا آنچه خواهید که مردم به شما کنند، شما نیز بدیشان همچنان کنید، زیرا این است تورات و صحف انبیا.»<sup>1</sup>

از آنجا که چنین ایده‌ای کاملاً در آئین مسیحیت بیشتر از هر مکتب دیگری تشریح شده است، ما در اینجا از تعلیمات مسیحی به عنوان بهترین تعریف از آنچه که ما نسبت به همنوعان خود انجام می‌دهیم، استفاده می‌کنیم.

### 3- نقش مسیحیت در تعلیم و تربیت همنوعان

از جنبه دیگری می‌توان گفت که همه انسان‌ها در جهان همنوعان ما می‌باشند، اما از دیدگاه مسیحیت چنین نیست. در کتاب مقدس می‌خوانیم:

«خدا هر امت انسان را از یک خون ساخت تا بر تمامی روی زمین مسکن گیرند و زمان‌های معین و حدود مسکن‌های ایشان را مقرر فرمود.»<sup>2</sup>

این قدرت خدائی آفرینش جنبه‌های بسیار دارد. خدا «صاحب شریعت و داور است» که هم می‌تواند «هلاک سازد» و هم «رها» سازد.<sup>3</sup> این علاقه به رهایی نه فقط شامل انسان‌های برگزیده، بلکه کافران نیز می‌باشد، چونکه: «امت‌ها در میراث و در بدن و در بهره و عده او در مسیح به وساطت انجیل شریک هستند.»<sup>4</sup> در اینجا است که سرچشمه محبت و بخشش را در رابطه با خدا و هم در رابطه با همنوعان، می‌یابیم: «ما او را محبت می‌نماییم زیرا که او اول ما را محبت نمود.»<sup>5</sup> هر نوع محبت واقعی از این منبع سرچشمه می‌گیرد، یعنی از این طریق: «محبت به همسایه خود بدی نمی‌گند پس محبت تکمیل شریعت است.»<sup>6</sup>

احتمالاً می‌توان گفت که محبت فقط برآورده ساختن نیازها نیست، بلکه هدفش تقویت همسایگان از تمام راه‌های ممکن است.<sup>7</sup> چنین محبتی، «لطف» نامیده می‌شود، یعنی خدمت کردن به همسایه بدون انتظار هیچ گونه پاداشی.<sup>8</sup> نشان دادن چنین محبتی «انباشتن اخگرها» حتی بر سر «دشمنان» است.<sup>9</sup> خداوند در ضمن در این آیه پرشکوه، انواع محبت را تعریف نموده است: «دادن از گرفتن فرخنده‌تر است.»<sup>10</sup> وقتی ما به تعریف ارتباط با همنوعان می‌پردازیم، معمولاً از عبارت «همسایه» استفاده می‌کنیم. عبارت «همسایه» احتمالاً در تمامی زبان‌ها برای تعریف افراد نزدیک و یا ارتباط نزدیک، استفاده می‌شود، هر چند که از نظر موقعیت مکانی جدا از هم باشند. اما در رابطه با این فرمان که می‌گوید: «همسایه خود را مثل خویشتن محبت نما»<sup>11</sup>، عبارت همسایه چه مفهومی پیدا می‌کند؟

معمولاً ما این کلمه را اینطور تفسیر می‌کنیم که همسایه کسی است که باید او را

محبت کنیم، و این تفسیر را اکثراً در کلام خدا می‌پاییم. اما نقش مسیحیان در اخلاقیات دنیا، یک گام و حتی چندین گام فراتر است. عیسی در مثل مشهورش راجع به «سامری نیکو» با این سؤال که «به نظر تو کدام یک از این سه نفر همسایه بود؟»<sup>21</sup> تمام تفاسیر ما را از «همسایه» دگرگون نموده است. می‌دانید پاسخ درست به آن سؤال چه بود؟ «آنکه بر او رحمت کرده.» چنین پاسخی در نگاه اول دعوتی است از ما که نه فقط چیزی از همسایه خود بگیریم، بلکه باید چیزی به او بدهیم و کمکش کنیم. چنین برداشتی از عبارت «همسایه»، دعوت و وظیفه ما را برجسته‌تر و تعهدآورتر می‌سازد. چنین برداشتی مؤید سخنان خود عیسی است که می‌فرماید: «دادن از گرفتن فرخنده‌تر است.» هیچ کس در این جهان نمی‌تواند نقشی برجسته‌تر از کلیسا و مسیحی‌انی که نجات دهنده و خداوند خود را پیروی می‌کنند، در جوامع انسانی داشته باشد.

- |                                 |                            |                 |
|---------------------------------|----------------------------|-----------------|
| 1- متی 7:21                     | 2- اعمال 26:17             | 3- یعقوب 12:4   |
| 4- افسسیان 3:6                  | 5- اول یوحنا 19:4          | 6- رومیان 10:13 |
| 7- رومیان 51:2                  | 8- متی 48:43:5؛ لوقا 14:12 |                 |
| 9- امثال 22-21:25؛ رومیان 21:02 | 10- اعمال 35:20            |                 |
| 11- لایوان 91:81                | 12- لوقا 37-25:10          |                 |

## IV

### جامعه و کشور

#### 1- مفهوم کلمات

قطعاً لزومی نیست که یک زندگی رسمی و شهروندی در یک کشور شکل بگیرد، خواه که آن کشور جمهوری باشد یا پادشاهی و یا تحت هر نوع رژیمی اداره شود. اما چرا لزومی ندارد؟ برای پاسخ به این سؤال باید به تاریخ برگردیم. آنچه را که امروز کشورهای بزرگ می‌نامیم متشکل از نواحی یا سرزمین‌های چندی بوده‌اند که توسط رهبرانی که «رؤسا» یا «شیخ» و یا با هر عنوانی دیگر، اداره می‌شدند. مردم تحت چنان شرایطی هم می‌توانستند زندگی کنند و با هم ارتباط داشته باشند و از راه‌های مختلف به یکدیگر همکاری کنند. گاهی اوقات و حتی امروز اتفاق افتاده است که یک کشور تجزیه شده و به چند قطعه تقسیم شده است، و این قطعات منشعب شده هم به زندگی خود ادامه داده‌اند. تمام این موارد به ما نشان می‌دهند که وقتی حاکمان به ملت خود می‌گویند، «بدون داشتن یک کشور نمی‌توان زندگی کرد»، قطعاً یک اظهار نظر مبالغه‌آمیز است. پس آنچنانکه مشاهده کردیم، یک کشور نیاز مطلق در هر شرایطی نیست. اما در مورد جامعه، مسئله فرق می‌کند. همیشه نوعی جامعه لازم است. افراد و خانواده‌ها نمی‌توانند کاملاً مستقل از دیگران خواه در قالب افراد یک ملت و یا یک جامعه، زندگی کنند. «زیرا احدی از ما به خود زیست نمی‌کند و هیچکس به خود نمی‌آید.»<sup>1</sup>

در میان شهروندان یک کشور و یا یک جامعه همیشه نوعی حس ارتباط و مشارکت و همکاری و یاری متقابل، وجود داشته است. این ارتباط را می‌شود «جامعه» نام نهاد. چنین جامعه‌ای در سطوح مختلف به صورت افراد، خانواده‌ها که اساس آن جامعه را تشکیل می‌دهند، زندگی و کار می‌کنند. در اینجا می‌توانیم یک کشور را، جامعه‌ای تشکیلاتی تعریف کنیم. شاید که جوامع در سطوح پائین‌تری بخواهند با همکاری هم، در سطح یک کشور عمل کنند، آنها می‌توانند در زمینه‌های خاصی مانند پست، حمل و نقل، امور مالی، دفاعی و امور مشابه، با هم همکاری کنند. هرگاه سخن از کشور یا جامعه به میان می‌آید، لزوم یک نوع قدرت برای انتظام

امور، محسوس می‌شود. اشاره به مردمی یا کشوری بدون چنان قدرتی، غیرممکن است. اگر استثنائی در این قاعده مشاهده شود نشان می‌دهد که آن کشور بی‌قانون است و یا درگیر یک انقلاب است و قدرت‌های تازه تشکیل نشده‌اند. حکومت بر مردم را می‌توان از طریق رأی‌گیری و یا کسب قدرت از طریق سنتی (پادشاهی)، تعیین نمود. در اینجا قصد نداریم به موارد درست و غلط چنین سیستم‌هایی بپردازیم، چون موکول به مردم است که خودشان تصمیم بگیرند.

وظیفه رهبران سطح بالا در یک کشور یا جامعه در سطوح پائین‌تر چیست؟ بزرگ‌ترین وظیفه حاکمان وضع قوانین در جهت عدالت، بهداشت، تحصیل و رفاه عمومی است.

مشکل در اینجا این سؤال است که «بهتر» چیست و «بهترین» چیست. کلاً در پاسخ این سؤال می‌توان گفت که دو اصل راهنما را باید آموخت و پیروی کرد: وجدان و عقل سلیم. این دو اصل راهنما مخصوص حاکمان دنیائی است و درباره مسیحیت و کتاب مقدس مصداق پیدا می‌کند.

مسیحیان و کلیسا نمی‌توانند قوانین دنیائی را بر مردم با هر عقیده و ایمانی، اعمال نمایند. وظیفه کلیسا در این موارد متفاوت است که بعداً به آن خواهیم پرداخت. مشکل دیگری در رابطه با نقش حاکمان دنیائی وجود دارد: آنها تا چه اندازه می‌توانند به افراد و علائق جامعه بپردازند، و آیا تأمین نیازهای جامعه، کافی است؟ قطعاً این یک سؤال مشکلی است.

شاید بشود پاسخ آن را چنین داد: همیشه باید نوعی تعادل بین فرد و جامعه وجود داشته باشد، وقتی که این تعادل بهم بخورد آنگاه رهبران مسئولیت و انصاف خود را از دست می‌دهند.

## 2- دو نوع مختلف حکومت

ما در دنیائی زندگی می‌کنیم که آمیزه‌ای از خوبی‌ها و بدی‌ها بر کل بشریت تأثیر نهاده‌اند. خدا چنین بی‌ظمی را نمی‌خواهد، ولی بی‌ظمی از طریق سقوط انسان بر جهان حاکم است. 2 اما خدا برای اینکه مردم بتوانند در کنار هم زندگی کنند، چنین شرارتی را محدود کرده است. یک نمونه روشن از این حقیقت را در یکی از دو نوع حکومت می‌توانیم مشاهده کنیم. یک نوع حکومت خاص که توسط پارلمان‌ها و انواع حاکمیت‌های دنیائی اداره می‌شود. چنین حکومت‌هایی برای دفاع از مردم و مواظبت از مردم تشکیل شده‌اند تا مبادا شریران لجام گسیخته شوند. این نوع حکومت را می‌شود حکومت دنیائی نامید. حکومت دیگری در تضاد با حکومت دنیائی،

حکومت روحانی است، و آن حکومتی است تحت حاکمیت کلیسای خدا. ما نمی‌خواهیم به تفصیل به بیان این دو نوع حکومت بپردازیم، ولی قبل از هر تعریفی لازم است گفته شود که هر دو نوع حکومت، برطبق اراده خدا می‌باشند. بنابراین هر دو حکومت از محبت خدا و وجدان انسان سرچشمه گرفته و در جهت رفاه مردم کار می‌کنند.

حکومت دنیائی در حوزه‌های مختلف زندگی، ظاهر می‌شوند و ما می‌توانیم آنها را در عبارات «قدرت‌ها»، «جامعه» یا «کشور» بیان کنیم. این حکومت‌های دنیائی موظف به حفظ صلح و نظم و حفاظت از تمام شهروندان در مقابل انواع دشمنی‌ها و تأمین معاش و رفاه شهروندان، تحت هر شرایطی می‌باشند.

این نوع قدرت‌ها در ضمن این حق و وظیفه را دارند که حقوق شهروندان را در مقابل یکدیگر حفظ کنند. در این حالت ممکن است شهروندی احساس کند که حقش توسط دیگری پایمال شده است. اما قوانین مناسب یک کشور می‌گوید که هیچ شهروندی حق ندارد حق شهروند دیگری را با توسل به زور، پایمال کند. نتایج چنین حق‌گشائی‌هایی دامنگیر طرفین خواهد شد. این مورد را می‌توان با مثالی روشن، تعریف نمود.

فرض کنید که سارق می‌آید و دوچرخه کسی را می‌دزد. شخصی که دوچرخه‌اش را دزدیده‌اند، دوچرخه خود را در جایی می‌بندد و آن را بر می‌دارد و به خانه می‌برد. ولی یکی او را در حال برداشتن دوچرخه دیده است و جریان را به مالک جدید دوچرخه اطلاع می‌دهد و او از رباینده‌اش شکایت می‌کند. او را به دادگاه دعوت می‌کنند و او در دفاع از خودش می‌گوید که دوچرخه مال من است، اما دادگاه او را به دزدی محکوم می‌کند، چونکه مالک جدید دوچرخه مدارکی ارائه داده است. حاکی از اینکه دوچرخه را از جایی خریده و بهای آن را تماماً پرداخت کرده است. پس چه شد؟ دزد اول، دوچرخه را دزدیده و آن را به عنوان مال خودش فروخته است، اما خریدار فراموش کرده است که مدارکی دال بر مالکیت دوچرخه را از او بگیرد، چون از نظر قانونی، اطلاع نداشته است. در اینجا است که اولین مالک واقعی دوچرخه با اجرای عدالت توسط خودش تبدیل به دزد می‌شود. این مثال به ما نشان می‌دهد که ما نباید هیچگاه عدالت را به دست خودمان اجرا کنیم، بلکه برای احقاق حق از مسیر قانونی و مراجع قانونی، اقدام کنیم. چنین است زیستن در صلح با یکدیگر. بدین ترتیب حکومت‌های ما در بسیاری از موارد واسطه بین یکایک افراد جامعه می‌باشند.

اگر در موردی مثل آنچه که در بالا گفتیم، ممکن است ناراحت شده و انتقاد

کرده و بگوئیم «حکومت همه چیز را برای ما مشکل ساخته است»، بهتر است باز هم به دوچرخه دزدیده شده، برگردیم! فرض کنید دوچرخه پیدا شده، همان دوچرخه دزدیده شده نیست، بلکه بسیار شبیه آن است، در اینجا است که کسی که آن را به عنوان حق خود بر می‌دارد، دزد است، نه مالک دوچرخه! این حالت هم نشان می‌دهد که شهروندان هرگز نباید قانون را توسط خود اجرا کنند. قوانین و حکومت‌ها برای کمک به ما و حفظ منافع ما و عدالت و انصاف، تشکیل شده‌اند، نه برای حفظ منافع یک یا چندین نفر. و این دلیلی واقعی مبنی بر حفاظت خدا از ما و از دنیائی می‌دهد که حکومت‌های دنیائی را در آن مقرر نموده است.

اما وظیفه حکومت روحانی کاملاً با وظیفه حکومت دنیائی متفاوت است. این حاکمیت به کلیسا و کسانی که کلام خدا را در اختیار دارند، تفویض شده است تا در حضور خدای قادر مطلق و دانای مطلق، فیض او را به جهانیان نشان دهند. کلیسا می‌خواهد که ما فرزندان و شهروندان ملکوت آسمانی شویم. چنین خواسته‌ای تحت حکومت دنیائی تحقق نمی‌پذیرد، چونکه متعلق به حوزه فیض و ایمان می‌باشد. در چنین حوزه‌ای است که قدرت‌های دنیائی حرفی برای گفتن ندارند.

### 3- ارتباط بین این دو نوع حکومت

از آنجا که ما در دنیائی زندگی می‌کنیم که انواع ارتباط‌ها بین قوانین دنیائی و روحانی وجود دارند، کفایت در اینجا به سه نوع ارتباط اشاره کنیم. نکته اول ارتباط، نظم ظاهری است. حکومت‌های دنیائی مسئول هستند که چنین نظمی را برقرار سازند، اما کلیسا نیز به چنین نظمی علاقه‌مند است، چونکه این نظم برای همه انسان‌ها، اعم از ایماندار و بی‌ایمان لازم است. این نظم ظاهری در ضمن لازمه گسترش انجیل یا «اخبار نیکو» است. نکته دوم ارتباط، آزادی فکر و سخن است. اگر این آزادی ممنوع و حتی محدود شود، آنگاه دسترسی به انجیل بسیار مشکل خواهد شد. بنابراین در هر جا که آزادی فکر و سخن وجود دارد، امکان خواندن کلام خدا، شنیدن کلام خدا و موعظه کلام خدا وجود خواهد داشت و مردم آزادی کامل خواهند داشت تا ایمان آورند و مسیحی شوند. نکته سوم ارتباط، نوعی ارتباط کم رنگ است. هر چند که کلیسا در حکومت دنیائی دخالت نمی‌کند، ولی مواردی هست که متعلق به وظیفه رسالتی او است و آنها عبارتند از عدالت، انصاف و عدم تبعیض. در رابطه با موقعیت دنیائی. ممکن است که در اثر غفلت و فساد و تکبر و ضعف عمومی حاکمان دنیائی، عدالت و انصاف و حقیقت مغفول واقع شده و یا حتی پایمال شوند. در اینجا است که کلیسا باید وظیفه نبوتی

خود را انجام دهد. اگر کلیسا در اینجا وظیفه خود را به درستی انجام دهد، آنگاه ثابت کرده است که نمک زمین و نور عالم است.<sup>3</sup> نمونه‌های زیادی از این دخالت وجود دارند، و کافیسیت در اینجا به موعظه نحم‌یا و عاموس<sup>4</sup> و یحیی تعمید دهنده<sup>5</sup>، پیشگام عیسی مسیح، اشاره کنیم.

روشن است که این سه نوع ارتباط، وابسته به قانون می‌باشند. حکومت‌های دنیائی تنها از طریق قانون اجرا می‌شوند و ربطی به انجیل ندارند. حکومت‌های دنیائی، اگر بر اساس قانون رفتار کنند در جهت خیریت عامه مردم، کار می‌کنند. از سوی دیگر حکومت‌های دنیائی، محدود به انجیل نمی‌باشند، چون که باید قوانین دنیائی را نیز شامل شوند.

حکومت روحانی شدیداً بر اهمیت شریعت تأکید دارد.

بر این موارد باید افزوده شود که وظیفه مهم دیگری بر عهده حاکمیت روحانی است، و آن پرورش انسان برای هدایت به سوی مسیح است.<sup>6</sup> این وظیفه را حکام دنیائی نمی‌تواند انجام دهند، چون صرفاً کار کلیسا توسط روح القدس است. چه نوع حکومت زمینی بهتر است؟ پاسخ این سؤال، تمام حالات را نمی‌تواند شامل شود. تنها بر اساس اصولی کلی می‌توان به این سؤال پاسخ داد. بنابراین می‌شود گفت که یک حکومت معتدل بهتر از یک حکومت خشن است، یک حکومت محتاط بهتر از یک حکومت مطلقه است، و دیگر اینکه بعضی از انواع خودمختاری‌ها بسیار بهتر از دیکتاتوری می‌باشند. در کشورهایی که انجیل مسیح توانسته است وظیفه خود را در بلندمدت انجام دهد، مردم متقاعد شده‌اند که حکومت دموکراسی بهترین حاکمیت از هر جهت می‌باشد.

بعضی اوقات این امکان وجود ندارد که مردم بتوانند حاکمیت دلخواه خود را داشته باشند. در بسیاری از کشورهای جهان هنوز هم مردم تحت حکومت‌های ناخواسته زندگی می‌کنند و تحت فشار قرار دارند. شکی نیست که زندگی کردن در چنین شرایطی بسیار سخت است. از دیدگاه بین‌المللی کمک به آنها و رهاسازی آنها از زیر فشار چنان حکومت‌هایی توسط نیروئی بیگانه و خارجی مجاز نمی‌باشد و «دخالت» و «تجاوز» تلقی می‌شوند.

و اما تکلیف مسیحائی که مجبورند در چنین شرایط خشن و حتی وحشیانه‌ای زندگی کنند، چیست؟ برای مسیحیان این شرایط در عین حال هم ساده است و هم بسیار مشکل. چگونه؟ از یک طریق ساده است، چونکه مسیحیان، مسیح را در خود دارند و به عنوان شهروندان ملکوت خدا، امیدی جاودانه دارند.<sup>7</sup> بنابراین زندگی‌شان بیهوده نیست، حتی اگر چه در ظاهر بسیار مشکل باشد. در عین حال زندگی در چنین

شرایطی ممکن است برای مسیحیان نسبت به دیگران بسیار سخت‌تر باشد، چونکه ممکن است با آنها بدرفتاری شود و بیشتر از هر گروه دیگری متحمل آزار و مجازات شوند. اما علیرغم این وضعیت آنها می‌گوشند شهروندان خوبی در کشور خود باشند. می‌گوشند به کشور خود خدمت کنند و «سلامتی آن شهر را که [در آن] به اسیری فرستاده شده‌اند] طلب [کنند].»<sup>8</sup>

این مورد کاملاً در خط تعلیمات رسولان و عیسی مسیح خداوند می‌باشد.<sup>9</sup>

- |  |                                   |                   |
|--|-----------------------------------|-------------------|
| 1- رومیان 41:7                                       | 2- پیدایش، فصل سوم                | 3- متی 16-13:5    |
| 4- دوم سموئیل 51-21:1؛ عاموس 8-4:6 و 17-10:7 و 8-4:8 |                                   |                   |
| 5- متی 21-1:14                                       | 6- غلاطیان 24:3                   | 7- عبرانیان 14:13 |
| 8- ارمیا 92:7  | 9- اول پطرس 20-18:2؛ 17-13:3؛ متی |                   |
| 12-11:5  |                                   |                   |

# V

## شریعت و انصاف

### 1- اهمیت شریعت و انصاف

تمام زندگی ما در این دنیا وابسته به شریعت است. هر نوع قانون خوبی در این جهان به نوعی تعریفی از خدا دارد. خدا، خدای اغتشاش و بی‌نظمی نیست بلکه خدای عدالت، انصاف و نیکی‌ها است. این واقعیت بسیاری از قوانین بشری را شکل داده است. شکی نیست که بعضی از آن قوانین ضعیف و برخی شک‌برانگیز می‌باشند، اما اگر هدف آنها اجرای حقیقت، انصاف و نظم باشد، آنگاه می‌توانند چیزهایی از خدا و ارادهٔ نیکوی او را در میان انسان‌ها، به ما نشان دهند. در اینجا است که این قوانین بشری مانع شرارت‌های بیشتری می‌شوند. وقتی ما به مسئلهٔ قانون و عدالت بشری می‌پردازیم، نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که تمام قانونگذاران خدا باشند. شاید آنها هم در ورای اقداماتشان باورها و احساساتی دارند مبنی بر اینکه نوعی «قدرت» در ماورای «پیشرفت دنیا» قرار دارد، و یا صرفاً معتقد به این باشند که دنیا روی شانس و اتفاق کور می‌گردد. اما حتی با این وجود قانونگذاران در بسیاری از مراحل قانونگذاری، توسط یک قدرت نادیده، هدایت می‌شوند تا قانونی وضع کنند که برای جامعه و کشور مفید باشد. از این نظر از آنها انتظار می‌رود که در وضع قانون با صداقت عمل کنند. اگر چنین کنند، خواه بدانند، خواه ندانند مواردی را دربارهٔ خدا، آشکار ساخته‌اند.

قوانین، پلیس، مجریان قانون، دادگاه‌ها و قضات اگر قانون شکنی نکنند و قانون‌شکنان را حمایت نکنند، حافظ جان و مال شهروندان یک کشورند. ولی مواردی هست که بسیاری از شهروندان مفهوم «انصاف» را نمی‌دانند. گاهی اوقات اتفاق می‌افتد که پلیس از صدها نفر گزارش می‌دهد که قوانین ترافیک را نقض کرده‌اند و یا به علت اینکه دارائی خود را به درستی اعلام نکرده‌اند از پرداخت مالیات خودداری کرده‌اند، و اموری نظایر فوق. سپس در صدها مورد مشابه تنها فقط نیمی از متهمان و شاید هم بسیار کمتر، جریمه می‌شوند. هرچند که شهروندان ممکن است خود را

توجیه کنند و بگویند: «عدالتی در کشور ما وجود ندارد، کجا هستند دادگاه‌ها و قضات؟» در پارم‌ای از جرائم بزرگ متهمان تبرئه می‌شوند، در حالیکه بسیاری از جرائم کوچک، متهمان محکوم به پرداخت جریمه و یا زندانی می‌شوند. آنگاه همان سؤال مطرح می‌شود: «کجاست انصاف و عدالت؟»

در این مورد ما باید به سه نکته مهم بیندیشیم:

نکته اول اینکه شهروندان نمی‌توانند مانند قضات به درستی قضاوت کنند. آنها فقط می‌توانند ظاهر قضایا را ببینند، در حالیکه قضات قضایا را از همه جهت و از جمله شرایط متهم بررسی می‌کنند و سپس رأی خود را صادر می‌کنند.

نکته دوم اینکه قضات هم انسان و جائز الخطا هستند. ولی آیا می‌شود بدین دلیل تمام دادگاه‌ها را خدشه‌دار نمود؟ البته که خیر! قوانین و دادگاه‌ها در جهت منافع کشور و شهروندان کار می‌کنند، حتی گرچه از اشتباه کردن نمی‌توان جلوگیری کرد.

نکته سوم اینکه دادگاه‌ها و قضات قرار نیست که انصاف و عدالت را در هر موردی که در کشور اتفاق می‌افتد، مستقر نمایند. هنوز چنین سیستمی اختراع نشده است. چرا؟ مواردی هستند که دارای جنبه‌های زیادی از نظر حقوقی می‌باشند. اما اگر دادگاه‌ها بتوانند به تمام جنبه‌های یک دعوا نرسند، به چه درد می‌خورند؟

وظیفه مراجع قضائی اینست که مفهوم محدودیت‌های قانونی را با ارائه نمونه‌هایی چند، نشان دهند. البته شاید جامعه از این وضعیت راضی نباشد، ولی در عوض مردم می‌دانند که چه چیزی درست و چه چیزی غلط است، هر چند که امکان مجازات هر کسی که مرتکب عمل خطائی شده است، وجود نداشته باشد.

## 2- آیا پیروی از قانون مکتوب، کافیهست؟

همه انسان‌ها در تمام کشورها دقیقاً خواهان پیروی از قوانین مکتوب می‌باشند. همه کشورها صلاح ملک و ملت خود را در پیروی از قانونی مدون می‌جویند. اما چنین جستجویی حاوی نکاتی مثبت و منفی است.

البته بدیهی است که قضات و دادگاه‌ها باید قانون مکتوب را کلمه به کلمه و جمله به جمله پیروی کنند و غیر از قانون مکتوب خود، نمی‌توانند براساس قانون دیگری قضاوت کنند.

اما نکته دقیق در اینجا است: در بسیاری از قوانین، کلمات و جملاتی مانند «منع قانونی»، «عمد» و «غیر عمد»، «شرایط تخفیف»، «عطف به ماسبق» و غیره وجود دارند که ایجاب می‌کند قضات قبل از صدور حکم مجازات متهم، آنها را دقیقاً مراعات کنند. یک ناظر بیرون به سادگی می‌تواند آن عبارات پیچیده را در عباراتی

ساده‌تر نزد خود تفسیر و حکم صادر کند. ولی در مورد قضاات و دادگاه‌ها مسئله فرق می‌کند. قضاات می‌بایست در صدور حکم در کنار تمام این ریزه‌کاری‌ها آنچه را که برای امروز و آینده بهترین است، هم در مورد شخص شاکی و متشاکی و هم اجتماع انجام دهند.

در اینجا ما به یکی از والاترین و قوی‌ترین اصول در رابطه با عدالت و انصاف در تمام کشورها مواجه می‌شویم، و آن داوری به منظور حراست از صلاح عمومی کلیت جامعه است. این به چه معنی است؟ با چندین نمونه می‌توانیم بهترین پاسخ این سؤال را پیدا کنیم.

نه مباد شود یک آدم خلافکار را بدون اینکه مجازات شود، رها کرد، و نه می‌شود او را به قدری مجازات نمود که در هم شکسته شود. هیچ یک از این رفتارها به صلاح جامعه نیست. بنابراین جامعه می‌خواهد جانشینی برای این دو روش از طریق قانون پیدا کند و آن قضاوتی است در جهت کمک به بازسازی و اصلاح اشخاص و مشوق رفتارهای بهتر در آینده است. ولی در کجا می‌توان چنین انتظاری را داشت؟ ما باید این انتظارات را از تمام مردم در دنیا داشته باشیم، چونکه در موافقت کلی است با آئین‌نامه‌های سازمان ملل متحد.

هرچند که بیشتر قضاات در جهان، خداشناس نمی‌باشند، ولی انتظار می‌رود که آنها تابع وجدان خود و صلاح عمومی جامعه باشند، به کلامی دیگر آنها باید «کارهای شریعت را به طبیعت به‌جا آورند» چونکه «شریعت بر دل ایشان مکتوب شده است»<sup>1</sup>

### 3- اهداف از رأی دادگاه چیست؟

آنچنانکه قبلاً گفتیم قضاوت منابع قضائی همیشه «عادلانه» نیست. بسیاری از کسانی که جرائم مشابه انجام داده‌اند، مجازات نمی‌شوند. پس چگونه می‌توانیم دادگاه‌ها را منصف بدانیم؟ آیا هدف از جریمه و زندانی کردن مجرمین، حمایت از قانون و نشان دادن امور درست و غلط است؟ در رابطه با مجرمین سه نوع برخورد با آنان موردنظر است. اول نشان دادن امور درست و غلط به جامعه. دوم فرصتی به آنها دادن تا در رفتار خود تجدیدنظر کنند، و سوم دادن فرصتی به آنها تا رفتار خود را عوض کنند.

در رابطه با زندان‌ها، بسیاری از زندان‌ها تسهیلاتی برای اشتغال به مهارت‌های مختلف وجود دارند. زندانیان خواه ماهر باشند، خواه مبتدی می‌توانند به نوعی حرفه مشغول شوند که وقتی از زندان آزاد شوند، برایشان مفید باشد. این حداقل کاری است که می‌توانیم برای زندانیان انجام دهیم. اما متأسفانه جنبه دیگر موضوع اینست که در

بسیاری از کشورها، زندان‌ها تبدیل به کانون فساد شده‌اند، چونکه بسیاری از جنایتکاران در آنجا جمع می‌شوند و زندان‌ها را تبدیل به مراکزی برای آموزش انواع جنایات، فساد و پرداختن به امور مواد مخدر و غیره... می‌نمایند. چه کسی می‌تواند در چنین محیط‌هایی پیشرفت کند و زندگی تازه‌ای را آغاز کند؟ در کنار اصلاحات انجام شده، دیگر، قدرت‌های دنیائی و کلیساها برای دو هدف عمده در کارند: پیشرفت عمومی در زندگی و زندان‌های استاندارد و مهم‌تر از هرچیز دیگر پیشرفت عمومی در اخلاقیات مردم و استاندارد معنوی در شهروندان، باشد که تعداد زندان‌ها هرچه بیشتر کاسته شود.

### 5- وقتی که صاحبان قدرت اشتباه می‌کنند

این یک واقعیت تأسف‌آر است، ولی اتفاقی است که اینک می‌افتد و بعدها هم خواهد افتاد و آن اینست که صاحبان قدرت از انجام آنچه که باید انجام دهند کوتاهی می‌کنند و یا کارهایی را انجام می‌دهند که نباید انجام دهند. مسئولیت یک دادستان منصف و با وجدان ایجاب می‌کند در این گونه موارد تحت تأثیر قدرت‌ها قرار نگیرد و اشتباه آنها را توجیه نکند و به نفع آنها و به ضرر منافع عمومی قضاوت نکند.

یک انسان خوب و شریف را ممکن است بدون هیچ دلیلی و به اتهامی واهی به دادگاه احضار نمود، و حتی به ناحق و با توسل به مدارک جعلی او را زندانی کنند و یا اینکه کسی را وادار به انجام کاری کند که کاملاً برخلاف وجدان خودش و کلام خدا است. چه کاری از او ساخته است؟ رهنمود کلام خدا روشن است: «خدا را می‌باید بیشتر از انسان اطاعت نمود»<sup>2</sup>

اما اگر کسی به خاطر اطاعت از خدا و تمرد از انسان مجازات شود، چه باید گفت؟ پاسخ اینست: او باید شادی کند که «شایسته شمرده شده است تا به جهت اسم عیسی، رسوائی کشد»<sup>3</sup> ولی اگر چنیت اتفاقاتی واقع شوند، تکلیف سیستم قضائی چیست؟ در درجه اول چنین مواردی در یک اجتماع شایسته، مستثنی می‌باشند. در این جوامع سیستم قضائی وظیفه خود را به درستی انجام می‌دهد و از هر نظر عدالت را صیانت می‌کند. دوم اینکه چنانچه ما از یک سیستم قضائی نامناسب ناامید شده و اعتماد خود را نسبت به آن از دست دهیم، چه خواهد شد؟ آنگاه هرج و مرج حاکم خواهد شد.

آرزوی همه انسان‌ها در بسیاری از کشورها اینست که عدالت و انصاف اجرا شوند. اما نباید فراموش کرد که استثنائی چند در اجرای درست عدالت به دلیل قصور

انسان و عدم امکان دست‌یابی به آنچه که می‌خواهیم، وجود خواهد داشت. بدین ترتیب چنین نتیجه می‌گیریم: حاکمیت باید در هر جامعه‌ای وجود داشته باشد، این حاکمیت را هر چه که بنامیم لازمه زیستن شهروندان در این دنیای پیچیده و گناه‌آلود است.

اما در این میان تکلیف مسیحیان و کلیسا چیست؟ کلیسا کاملاً با رنج‌ها و آزارها آشنا است. چنین وضعیتی از زمان هابیل پسر آدم، آنگاه که به دست برادرش کشته شد، شروع و داستان ادامه دارد تا به یوسف، ایوب، ارمیا و بسیاری انسان‌های دیگر می‌رسد که رنج‌ها را خیلی بهتر از ما تجربه کرده‌اند. حتی گرچه آنها گاه به گاه آه کشیده‌اند و شکوه نموده‌اند، اما می‌دانستند وقتی دیگران آنها را می‌آزارند «خدا از آزار آنان قصد نیکی دارد، تا کاری کند که قوم کثیری را احیاء نماید.»<sup>4</sup> بدین ترتیب بیشتر این آزارها به جهت خیریت دیگران به کار رفته‌اند و دیگران از برکات آن آزارها، بهره‌مند شده‌اند.

در یک ایمان ناب آمادگی برای پذیرش آزارها و رنج‌ها، وجود دارد. سخنان پطرس رسول مصداق این واقعیت است:

«پس زیر دست زور آور خدا فروتنی نمایید تا شما را در وقت معین سرافراز نماید.»

---

5- اول پطرس 6:5

4- پیدایش 05:02

# VI

## غنا و فقر

### 1- دو نوع سیستم سرمایه‌داری

وقتی بخواهیم به بحث در مورد تعلیمات اخلاقی کلیسا در رابطه با غنا و فقر بپردازیم، بهتر است چنین بحثی را باتوجه به زمینه بعضی از مسائل در جهان، شروع کنیم.

هر جا که کاری انجام می‌شود، مشکل پولی و مالکیت مطرح می‌شود. براساس یک فرضیه، عقیده بر اینست که مناسب‌ترین جایگاه فرد در اجتماع اینست که نخست به فکر منافع خود باشد، سپس بهترین نقش را در زندگی اجتماعی خود، داشته باشد. باتوجه به چنین ایده‌هایی، تأکیدی شدید و مداوم بر سیستم می‌شود که «سرمایه‌داری خصوصی» نامیده می‌شود.

در رابطه با جنبه مثبت چنین ایده‌هایی می‌توان اشاره نمود بر تأکید آن روی استفاده بهینه از توانائی‌ها و ظرفیت‌های بالقوه در افراد، خانواده‌ها و شرکت‌ها و غیره.

در رابطه با جنبه منفی این ایده‌ها می‌توان به خودپسندی و حرص مال‌اندوزی اشاره نمود که تلفات و صدماتی به بسیاری افراد دیگر، خواه شاغلین و خواه بیکاران وارد می‌سازد. در تلاش برای جایگزینی برای سیستم سرمایه‌داری خصوصی. اندیشمندان تلاش کرده‌اند، راه متفاوتی را تعریف کنند. آنها می‌گویند که هدف روش ابداعی‌شان، کسب درآمد فردی و گروهی نیست. هر چیزی اعم از زمین، مزارع، شرکت‌ها، کارخانه‌ها و غیره... باید تحت مالکیت دولت قرار گیرد و اداره شوند، چون فرض بر اینست که دولت بهتر از هر فردی می‌داند که چه چیزی برای سلايق عامه و کشور مفیدتر است. اینگونه اندیشه‌ها را می‌شود، براساس نوع کاربردشان در عباراتی مثل سوسیالیسم، کمونیسم و سرمایه‌داری کشوری، تعریف نمود. براساس این نگرش در مقیاسی قوی هیچ فردی مالک چیزی نیست. (هر چند رهبر یکی از این کشورها که با این سیستم اداره می‌شوند دارای دوازده اتومبیل بسیار لوکس است)، و یا در مقیاسی ضعیف‌تر آمیزه‌ای از سوسیالیسم و کمونیسم می‌باشد.

کلیسا به خاطر رسالت و پیام خود نمی‌تواند با این دو مکتب فکری موافقت کند شکی نیست که هر دو سیستم مرتکب اشتباهاتی در گذشته و مشکلات تازه‌ای در دنیای امروز شده‌اند. بنابراین کلیسا بر خود لازم می‌داند به پارهای نکات بر علیه این سیستم‌ها، تأکید نماید.

در رابطه با سرمایه‌داری خصوصی می‌توان گفت خطر بسیار بزرگی در علایق فردی وجود دارد که علایق و نیازهای گروهی و اجتماعی را به طور کلی ندیده می‌گیرد. در رابطه با سرمایه‌داری کشوری و کمونیسم از هر نوعش می‌توان گفت که گرایش به محدود نمودن آزادی انسان و هتک حرمت انسان در این سیستم بدیهی است. گذشته از آن تحت چنین سیستمی در مقایسه با سایر کشورها از زمین استفاده بهینه نمی‌شود، مسئله گرسنگی حل نمی‌شود، با آلودگی هوا و هدر رفتن منابع طبیعی، برخورد مناسب نمی‌شود. علاوه بر آن سازمان کشوری متوقف و برای رسیدن به پیشرفت از بسیاری موارد لازم پیشرفت، جلوگیری می‌شود.

بنابراین پیام روحانی به تمام مکاتب سیاسی، اجتماعی و اقتصادی چنین است: تأکید بر آزادی فردی، تأکید روی وظیفه هر فرد برای منافع عمومی جامعه و خودش و تشویق می‌کند این اصول را که تمام افراد، عضو یک بدن می‌باشند، و در زیستن در این بدن است که می‌توانیم یکدیگر را به بهترین نحو ممکن، خدمت کنیم.

## 2- ثروت و فقر از دیدگاه مسیحیت

بسیاری از انسان‌ها در این جهان با صداقت و امانت کار کرده و ثروتمند شده‌اند ولی این امکان هم وجود دارد که حتی طی یک روز بدون انجام دادن کاری می‌توان ثروتمند شد. بعضی افراد وارث تمامی ثروت والدین خود و یا دیگران می‌شوند. بعضی افراد ممکن است در قمار برد کلانی داشته و ثروتمند شوند. اینست راه‌های دیگری از ثروتمند شدن. اما بسیاری از افرادی که از این راهها ثروتمند می‌شوند غالباً ثروت خود را در راه‌های بد تلف می‌کنند.

از نقطه نظر مسیحیت، پول و دارائی متعلق ما نیست، هر چند که آن را به طریق شرعی و قانونی و راه درست کسب کرده باشیم. پول و مایملک ما را خدا به صورت امانت در طول عمر در اختیار ما نهاده است. پول و ثروت ابزارهایی هستند برای خدمت و کار و نظارت. اما گرچه پول و دارائی و هر چه را که داریم، به ما سپرده شده است و ابزارهایی برای نظارت می‌باشند، ولی باتوجه به مهارت‌ها و وجدان خودمان می‌توانیم از این ابزار حداکثر استفاده بهینه را از آنها بنمائیم. اما از آنجا که همه ما با هم متفاوت می‌باشیم، قضاوت‌های ما نیز متفاوت خواهند بود. و بنابراین

استفاده غلط از پول و گمراه شدن، بسیار آسان است. اما اصول خاصی در رابطه با استفاده از پول و دارائی وجود دارند، یکی از این اصول می‌گوید: «به هر کسی که عطا زیاده شود، از وی مطالبه زیاده‌تر گردد.»<sup>1</sup>

اصل دیگری می‌گوید: «نه این‌که دیگران را راحت و شما را زحمت باشد، بلکه به طریق مساوات، تا در حال زیادتی شما برای کمی ایشان به کار آید و تا زیادتی ایشان به جهت کمی شما باشد و مساوات بشود.»<sup>2</sup>

هیچکس نباید به خود اجازه دهد که حریصانه و متکبرانه دیگران را برای افزودن بر ثروت خود استثمار نماید. در کتاب مقدس می‌خوانیم: «مزدور مستحق اجرت خود است.»<sup>3</sup> و همچنین این بیانیه قوی که می‌فرماید:

« اینک مزد عمل‌هایی که کشته‌های شما را درویدم‌اند و شما آن را به فریب نگاه داشته‌اید، فریاد برمی‌آورد و ناله‌های دروگران، به گوش‌های رب‌الجنود رسیده است. بر روی زمین به ناز و کامرانی مشغول بوده، دل‌های خود را در یوم قتل پروردید. بر مرد عادل فتوی دادید و او را به قتل رسانیدید و با شما مقاومت نمی‌کند.»<sup>4</sup>

از این نظر روشن است که همیشه پول و دارائی و ثروت، وسوسه‌انگیز است.<sup>5</sup> بدترین نتیجه چنین وسوسه‌هایی حرص و آزمندی است. شاید بشود که آزمندی را نابخردانه‌ترین گناهان نامید. انسان حریص معتقد است که برای دوران سخت زندگیش نقشه می‌کشد، اما نمی‌داند که هم‌اکنون ایام سختی او است! مثال زیر این مورد را روشن می‌کند: شخصی پول فراوانی را ذخیره می‌کند تا اگر قحطی شود، بتواند راحت زندگی کند، و اینقدر به فکر پول جمع‌کردن برای روزهای قحطی است که هر روز را با گرسنگی سپری می‌کند. اما حماقت او در اینست که نمی‌داند دارد به خود زحمت می‌دهد و فکر می‌کند که سعادت‌مند است و احساس لذت و رضایت می‌کند! جای تعجب نیست که کتاب مقدس آزمندی را، بت‌پرستی نامیده است.<sup>6</sup> پول و ثروت هرگز ضامن رضایت کامل و حل مشکلات اجتماعی نمی‌باشد. راه حل مشکلات اجتماعی اینست که تمام اعضای جامعه نهایت تلاش خود را به عمل آورند تا نمونه‌ای نیکو از زندگی خود به دیگران نشان دهند.

اما حکومت زمینی از جهات بسیاری با پول و دارائی‌های شهروندان در ارتباط می‌باشد. حکومت زمینی که از شهروندان مالیات می‌گیرد، و یا سایر وظایف خود را در رابطه با امور مالی انجام می‌دهد، تا اندازم‌ای نماینده خدا است. تمام این امور برای بهبود اوضاع اقتصادی جامعه است.<sup>7</sup>

بزرگ‌ترین مشکلات وقتی خود را نشان می‌دهند که به جوامع پیشرفته برسیم،

نوعی جامعه که دوست دارد «هر چه بیشتر و بیشتر بگیرد، تا هر چه بیشتر و بیشتر بدهد» که ظاهراً یک دور تسلسل بی‌انتهاست. چنین تعاملی از بسیاری جهات قابل پذیرش است، ولی در این حلقه که پول در گردش است گرایش درونی برای مشاغل دولتی در جامعه ایجاد می‌شود و امور هر چه بیشتر به سوی رسمی‌شدن جریان می‌یابد و در این سیستم دولتی نوعی کاغذبازی و پارتی‌بازی و فساد، رواج پیدا می‌کند. قطعاً یک جامعه پیشرفته کارهای زیادی انجام می‌دهد، اما جنبه منفی چنین اقداماتی غالباً مشهود است. بدین ترتیب بسیاری فکر می‌کنند که تشکیلات مالی و دولتی بی‌آنکه خود بدانند، موجب هدر رفتن پول می‌شوند. چنین وضعیتی هر چند که هدف مقامات کمک به قشر کم درآمد است، ولی قشر کم درآمد بیشتر متضرر می‌شوند.

### 3- وظیفه مسیحیان و کلیسا در مواردی خاص

در چنین موارد خاصی مسیحیان و کلیسا چه نقشی می‌توانند در جامعه خود ایفا نمایند؟ نخست لازم است که از فساد باطنی انسان آگاه باشیم؛ اجمالاً اینکه «ما همگی در ذات خود گناهکار و شریر هستیم، بنابراین تمام شرارت‌ها باید بررسی شوند و راه‌های بهتری را بیاموزیم و در صورت امکان طریق‌های خود را عوض کنیم.» اما چگونه این کار را انجام دهیم؟ آنچنان که قبلاً اشاره کردیم، وظیفه جامعه اینست که مواظب اعضای خود باشد تا مبادا تعداد کمی ثروت زیادی بیندوزند و تعداد زیادی گرسنه و رنجور شوند. اما نیروی درونی در ماورای گناه و شرارت را تنها می‌توان با قدرت‌های روحانی آزمود. در اینجا است که کلیسا عملاً نقش خود را باید ایفا نماید. کلیسا می‌تواند حقیقت و دروغ را به مردم تعلیم دهد، کلیسا می‌تواند مفهوم انسانیت را و اینکه انسان‌ها چگونه می‌توانند بی‌آنکه تظاهر کنند، نسبت به یکدیگر مهربان باشند، تعلیم دهد. 8 چکیده آنچه را که در اینجا گفتیم، در این آیه خلاصه شده است: «عدالت قوم را رفیع می‌گرداند، اما گناه برای قوم، عار است.»<sup>9</sup>

از آنجا که فساد ذاتی انسان، همیشه با او می‌ماند، و در میان ما در کار است، معمولاً بین افراد یک جامعه و افراد با جامعه، کشمکش وجود دارد. غالباً عواقب این شرایط بد، یعنی تقصیرات و اشتباهات گذشته، بر جامعه‌اش می‌گذارد. در چنین وضعیتی است که وظیفه کلیسا و مجامع کلیسایی ایجاب می‌کند اعضای جامعه را تشویق کنند که از هر راه ممکن برای اصلاح امور بکوشند.

در بسیاری حالات لازم است که کلیسا، ندای نبوتی خود را بر علیه بدرفتاری‌های کلی در جامعه، و شرارت خاصی که در ورای چنین رفتارهایی قرار دارد، بلند

سازد. اگر کلیسا این وظیفه را با دقت و از طریق درست انجام دهد، بسیاری از شرارت‌ها از بین خواهند رفت. ولی تنها این کافی نیست. کلیسا در ضمن باید مجری کمک‌های اجتماعی فراوانی برای رفاه حال رنجوران و نیازمندان می‌باشد. فراتر از آن کلیسا باید وظیفه شفای جان‌ها و احیای روحی کسانی را که صدمه دیده‌اند، انجام دهد و بکوشد کسانی را که مرتکب خطائی شده‌اند، اصلاح کند. این به عهده کلیسا است که در چنین امور عام‌المنفعه‌ای شرکت کند. اما شاید امکانات لازم برایش فراهم نباشد و یا جرأت و شوق دخالت در این امور را نداشته باشد. اما عیسی مسیح خداوند کلیسا را دعوت کرده است، تا هرگاه مردم بر علیه قانون عدالت در جامعه عصیان کنند «صدای کرنا را بلند سازد»<sup>10</sup> در چنین شرایطی کلیسا مجاز است تا خطاهای مردم را به آنان گوشزد نماید.<sup>11</sup> به عبارتی صریح‌تر راه درست را که عبارتست از انصاف و اطاعت و مشارکت و نظارت، به مردم بیاموزد.<sup>12</sup>

- |   |                               |
|---|-------------------------------|
| 1- لوقا 21:84                               | 2- دوم قرن‌تیان 8:8-15        |
| 3- اول تیموتاوس 5:81                        | 4- یعقوب 4:5-6                |
| 5- اول تیموتاوس 01-9:6                      | 6- لوقا 21-13:12؛ کولسیان 5:3 |
| 7- متی 22-15:22 و رومیان 8-7:6-13-متی 4:1-6 |                               |
| 9- امثال 41:43                              | 01- اول قرن‌تیان 8:14         |
| 11- اشعیا 1:85                              |                               |
| 12- رومیان 10-1:13 و اول پطرس 17-13:2       |                               |



## VII

### دفاع و جنگ

#### 1- دفاع کردن از خودمان به چه معنی است؟

هیچ جامعه‌ای در جهان تاکنون نتوانسته است بدون وجود نوعی قدرت که از آن دفاع کند، پایدار بماند. اگر ما به کوچک‌ترین جامعه در هر کجای جهان، مثلاً روستاها، نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که آنها نیز تحت قدرت خاصی اداره می‌شوند. اگر رئیسی فرمانی صادر کند و فرمان او توسط افراد مادون اطاعت نشود، رئیس شانه‌ای تکان نمی‌دهد و نمی‌گوید: «وضعیت اینست، چاره‌ای نیست، من نمی‌توانم کاری انجام دهم.» خیر! او فرمان خود را صادر می‌کند و اگر فرمانش اطاعت نشود، متمردان را تنبیه می‌کند. در مورد دارائی‌های عمومی نیز چنین است. اگر کد خدای ده متوجه شود که سارقین رمه از روستای دیگر گوسفندان ده خودش را می‌زدند، چند نفر از مأموران تحت امر خود را می‌فرستد تا از گله حفاظت کنند. این واقعیت‌هایی است که همگان از آنها آگاهند. ولی در بسیاری از کشورها ایده‌هایی رواج می‌یابد مبنی بر اینکه، برای اینکه جنگی وجود نداشته باشد، ما نباید از خود دفاع کنیم!

اشتباهات زیادی در چنین ایده‌ای وجود دارند. نخست اینکه دفاع حق مسلم یک جامعه است و به معنی آماده شدن برای تهاجم نیست. دوم اینکه کسانی که بر علیه دفاع از کشور خود سخن می‌گویند، اگر دزد به خانه‌شان دستبرد بزند و یا در خیابان جیبشان را بزنند، چه می‌کنند؟ بیشتر آنها عصبانی شده و فریاد می‌زنند «کجاست پلیس، چرا جلو دزدان را نمی‌گیرد؟» بله ما این چنین هستیم! گفتن اینکه «از من و دارائی‌های من باید محافظت شود، اما کشورم و مردم آن و خانه‌هایشان تقدیم دشمن شود»، بسیار خودپسندانه است.

واقعیت اینست که ما در دنیای زندگی می‌کنیم که انواع و اقسام شرارت‌ها، در آن وجود دارند. اگر حاکمان قدرت دفاع را نداشته باشند، وقتی دشمنان به مرزهایمان تجاوز کنند، چه کاری از دستشان ساخته است؟ اگر بدانند مقاومت بیهوده است، کاری نمی‌توانند انجام دهند جز اینکه «ایلچی فرستاده، شروط صلح» را درخواست

کنند. 1 سخن از چه نوع صلحی است؟ آیا منظور تسلیم شدن و پذیرش شرایط دشمن است؟ خیر! در اینجا سخن از مهاجمی است که می‌خواهد به کشوری تجاوز کند، اما متوجه می‌شود قوای او کاری از پیش نمی‌آورند و تقاضای صلح و در واقع به نوعی عذرخواهی می‌کند که مرزهای کشوری را تهدید کرده است. اما در رابطه با طرف مورد تهاجم چنین تقاضایی بیهوده است و باید در هر صورت از خود دفاع کند و در صورت لزوم از هم‌پیمانان خود، کمک بگیرد.

علیرغم این حقایق هنوز هم هستند کسانی که معتقدند اگر ما هیچگونه اقدام دفاعی انجام ندهیم و اگر سرباز نداشته باشیم و اگر سلاح نخریم، آنگاه سایر کشورها هم این روش را پیروی و تمام جنگ‌ها تمام می‌شوند! ولی آنها از یک مورد بسیار مهم غافل می‌باشند، و آن شرارت انسان است. اگر ده کشور خود را خلع سلاح کنند، کشور یازدهمی پیدا می‌شود که بنا بر شرایط موجود از به نفع خودش استفاده می‌کند. رهبران کشور یازدهم ممکن است از این شانس و فرصت استفاده کنند و مرزهای خود را گسترش دهند و بر ثروت خود بیفزایند و انواع و اقسام امتیازات را کسب کنند. ولی همه جنگ‌ها مشابه هم نمی‌باشند. همه جنگ‌های عادلانه و به حق نمی‌باشند. برخی از این جنگ‌ها کاملاً ناعادلانه می‌باشند. گذشته از آن هیچ جنگی کاملاً عادلانه نیست. چگونه می‌توانیم تفاوت بین جنگ عادلانه و ناعادلانه را بیابیم؟

اولین فرق موجود را می‌توان در جنگ‌های تهاجمی و دفاعی یافت. اقدام به هرگونه جنگ تهاجمی، در اصل لزومی ندارد، در حالی که ملتی که مورد تهاجم قرار گرفته است، الزامی است که از خود دفاع کند. اما گاهی اوقات کاربرد درست از این عبارات، مشکل است. اگر دشمنی اعلام جنگ کرده است، آیا صرف اعلام جنگ، به معنی جنگ تهاجمی یا یک حمله دفاعی قبل از رسیدن دشمن به مرز است؟

دوم اینکه باید قویاً گفته شود که هیچ جنگی کاملاً به حق و عادلانه و «پاک» نیست. بسیاری اعمال وحشیانه، حتی در جنگ‌های عادلانه انجام می‌شوند. بسیاری از فرماندهان و سربازان همراه با دفاع از کشور خود مرتکب اعمال کثیفی می‌شوند. این موارد به ما نشان می‌دهند که مبحث جنگ، بسیار مشکل و پیچیده است. پس تمام حاکمان و شهروندان در رابطه با این وظیفه دوجانبه چه کاری می‌توانند انجام دهند؟ هر کاری را که برای احتراز از جنگ لازم است، باید انجام دهند و اگر جنگ به آنها تحمل شد از هرگونه اعمال نادرست و غلط بپرهیزند. 2

از این نظر، بسیاری می‌کوشند تا سخنان عیسی مسیح را سرمشق قرار دهند:

«لی‌کن من به شما می‌گویم با شریر مقاومت مکنید بلکه هر که به رخساره راست

تو طپانچه زد، دیگری را نیز به سوی او بگردان.»<sup>3</sup>

این آیه در مورد رنج و شهادت مسیحیان مصداق پیدا می‌کند و نمی‌تواند در رابطه با حاکمان جامعه یا کشور و در آنجا که وظیفه قیصر 4 ایجاب می‌کند که «شمشیر را به عبث» بر ندارد.<sup>5</sup> مصداق پیدا نمی‌کند.

## 2- آیا انقلاب نمودن درست است؟

انقلاب موردی غیر عادی و وحشتناک است. سیستم‌های قانونی و عادلانه آنچنان در نزد مردم از ارزش والائی برخوردارند که تصور پشت نمودن و عصیان بر علیه آنها کاملاً نادرست تلقی می‌شود، و باید از آن محافظت نمود. در اینجا سؤالی مطرح می‌شود: ایجاد یک نظم نوین چقدر طول می‌کشد؟ وقتی انقلابی شروع می‌شود، غالباً رهبران انقلاب اهداف خود را اعلام می‌کنند: «قانون و عدالت در کشور ما وجود ندارد. باید نظم نوینی جایگزین نظم کنونی شود، ما این نوید را به شما می‌دهیم که در جهت استقرار نظم نوین نهایت تلاش خود را به عمل خواهیم آورد.» اما چگونه می‌توان با اطمینان گفت که «نظم و قانونی وجود ندارد»؟ چه کسی شایسته آن است که چنین وضعیتی را ارزیابی و رأی صادر کند؟ اگر افرادی ناشایست صرفاً به جهت اینکه بخواهند رهبر مردم شوند، چنین اظهاراتی نمایند، چه خواهد شد؟ در این صورت آیا انقلاب، کاری درست است؟ آیا رهبران آینده می‌خواهند نظم دلخواه خود را جانشین نظم قدیم کنند؟ وقتی ما به مشکلات انقلاب بیندیشیم، به دلایل فراوانی متوجه می‌شویم، انتقاد بر آن بسیار فراوان است. بنابراین آیا براندازی سیستم و نظم موجود قانونی، می‌تواند عادلانه باشد؟ آیا اگر اجازه دهیم که کشور درگیر یک دوره بی‌قانونی شود، و فتوای رهبران و شورای انقلاب جایگزین قانون شود، عادلانه است؟ آیا آنچنانکه در همه انقلاب‌ها اتفاق افتاده است، درست است که اجازه دهیم نیروهای مخرب، غالب آیند؟ در بسیاری از این انقلاب‌ها نوعی ضد انقلاب غالب می‌شود و جنگ‌های داخلی شروع می‌شود. در بعضی از کشورها این جنگ‌های داخلی بعد از یک انقلاب، بیست سال و یا بیشتر ادامه یافته است. بعضی اوقات کشته شدگان چنین جنگ‌های داخلی به میلیون‌ها نفر رسیده است، در حالی که کشته‌شدگان یک انقلاب بسیار کمتر از اینست.

باتوجه به تمام این موارد و موارد بسیار دیگر که در اینجا بدانها اشاره نشده است. بسیار روشن است که تمام انقلاب‌های سیاسی به منظور حل مشکلات، بسیار ضعیف عمل کرده‌اند و غالباً مشکلاتی بیشتر از تمام مشکلاتی که می‌خواستند حل

کنند، ایجاد شده است که سرانجام هیچ مشکلی حل نشده است. راه دیگری برای حل این مشکلات چیست؟ بهترین راه اجتناب از هرگونه انقلابی است. اگر تمام انسان‌ها در روح یک شهروند دلسوز و خوب، با هم مشارکت و همکاری کنند، آنگاه می‌توانند در جهت رفاه جامعه کار کنند. همیشه سوء تفاهماتی وجود دارند، همیشه کشمکش بین عقاید مختلف وجود داشته است، اما یک مسئولیت عمومی مشکلات را حل خواهد کرد. راه مسیحائی اندیشیدن و اخلاقیات مسیحی در حول «قانون طلایی»<sup>6</sup> است که بسیاری را تشویق به اجتناب از انقلاب می‌تواند، بلکه آنها را دعوت به «تکامل» می‌تواند که به معنی تحول تدریجی برای ایجاد موقعیتی بهتر است. احتمالاً راه دیگری جز این برای هر کشوری که مردم بخواهند از موردی غیر عادی و وحشتناک که «انقلاب» نامیده می‌شود، اجتناب کنند، وجود ندارد.

- |             |                |                    |
|-------------|----------------|--------------------|
| 3- متی 39:5 | 2- لوقا 14:3   | 1- لوقا 31:14 - 23 |
| 6- متی 12:7 | 5- رومیان 4:13 | 4- متی 12-17:22    |

## VIII

### ازدواج، خانه و خانواده

#### 1- عشق و ازدواج

یک انسان تنها نمی‌تواند منشأ حیاتی تازه باشد. قبل از اینکه انسانی متولد شود، وجود دو نفر لازم است: «پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید»<sup>1</sup> بنا به دیدگاه اجتماعی دیگر آنها «تنها» نیستند، آنها پدر و مادر نامیده می‌شوند. والدین بنا بر محبت و وظیفه و اقتدار خودشان می‌توانند اساس هر نوع جامعه‌ای از این نظر خدا می‌خواهد محبت و عشق انگیزه ارتباط نزدیک بین مرد و زن باشد، و همه چیز در این عشق دو طرفه مطیع اراده و قانون او از محبت ناب و صمیمانه باشد. ازدواج از مراسم خاصی بوده است برای حفاظت از این عشق و خیریت طرفین و بچه‌ها و جامعه.

ولی اگر زن و مردی بخواهند با هم زندگی کنند چه لزومی دارد که ازدواج کنند؟ چرا برای برقراری چنین ارتباطی توافقی پنهانی بین آن دو، کفایت نمی‌کند؟ در پاسخ به این سؤالات تمام انسان‌ها و مذاهب پاسخی متفق‌القول دارند: ارتباط سکس بین زن و مرد فقط یک مسئله خصوصی نیست، بلکه در ازدواج خانواده و جامعه و نسل آینده، مطرح است. اگر مشکلاتی در زندگی مشترک آنها در رابطه با فرزندان، دارائی‌ها، ارث و غیره به وجود بیاید، بدون وجود یک شاهد و قرارداد چه کسی می‌تواند دعوا را فیصله دهد؟ در کشورهایی که «عشق آزاد» و «ازدواج سفید» رایج است، دعوای بی‌پایانی در دادگاه‌ها در جریان است، زیرا «قرارداد پنهانی» که اخیراً بدان اشاره شد، در دادگاه‌ها کاملاً انکار می‌شوند. در حالی که اگر عقد ازدواج مطرح باشد، غالباً این دعوای با پا درمیانی جامعه، پایان می‌یابند. این پادرمیانی برای حفاظت از کودکان و قربانیان چنین توافقی‌های پنهانی است. اما وقتی دو نفر تصمیم می‌گیرند با هم زندگی کنند، چه می‌گویند؟ «این موضوعی خصوصی است بین ما! و ربطی به جامعه ندارد!» ولی در آخر مجبورند متکی به کمک جامعه شوند! ازدواج تنها جایگزین مناسب برای چنان بی‌نظمی‌هایی است. در تمام کشورهای متمدن این اصل باید حفاظت و غالب آید؛ ازدواج تنها راه برای حفاظت از

علائق والدین، کودکان، جامعه و نسل‌های آینده است. در رابطه با ازدواج وقتی که جامعه یا کلیسا بخواهند فراتر از اختیارات خود، عمل کنند، گاهی اوقات تضادهایی بین جامعه و کلیسا به وجود می‌آیند. این مسئله روشن است. قوانین ازدواج عموماً در حیطه قدرت جامعه (کشور) است، اما از سوی دیگر جامعه باید دارای چنان قوانینی باشد که در خدمت خیریت عام باشد. یعنی که ایمان، صداقت و وفاداری باید در مقایسه با بی‌بند و بار زیستن، حرمت نهاده شود. و در ضمن بدین معنی است که تعلیمات و قوانین کلیسای مسیح باید مجاز باشد نقش خود را در میان مسیحیان و همچنین به عنوان نمک جهان در جامعه، ایفا نماید. اگر افرادی دیگری از سایر مذاهب و حتی بی‌دینان هم مجاز به اجرای مراسم خودشان می‌باشند، باید این حق را برای کلیسا قائل شد که مراسم خود را، انجام دهد. این مورد کاملاً با تعلیمات مربوط به دو نوع حکومت (ر.ک ص 23) هماهنگ می‌باشد. قدرتهای زمینی باید بدانند که به صلاح جامعه نیست که از برگزاری مراسم ازدواج در مذاهب گوناگون، جلوگیری کنند.

اما اگر ما می‌خواهیم که قدرتهای مدنی کلیسا و تعلیمات کلیسا را در رابطه با ازدواج مراعات کنند، کلیسا نیز موظف به حفظ حرمت دیدگاه‌های دنیائی در رابطه با ازدواج است. چنین مراعاتی می‌تواند به دلایل کاملاً مناسب، صورت بگیرد. در بسیاری از جوامع از دیرباز ازدواج موردی بسیار پر اهمیت بوده است، و امروز هم در بسیاری از کشورها و جوامع بر اهمیت ازدواج تاکید می‌شود. ویژگی‌های مانند عشق، مسئولیت، وفاداری و پاکدامنی در ازدواج مورد تائید و تشویق قرار می‌گیرند و هر کجا که این سنت اجرا و پذیرفته شده باشد، کلیسا نیز آن را می‌پذیرد و تائید می‌کند.

اما در رابطه با دیدگاه‌هایی مربوط به ازدواج حداقل چهار نکته مطرح می‌شود که لازم است کلیسا بزرگترین مشارکت خود را در آنها انجام دهد.

نکته اول اینکه کلیسا فرق بین «عاشق شدن» و عشق واقعی را نشان دهد. نکته دوم اهمیت عشق را در ازدواج نشان دهد. هر چند که عشق تنها اساس ازدواج است، عکس آن هم صادق است. ازدواج نباید تنها یک قرارداد اجتماعی باشد، ازدواج نباید وظیفه‌ای تحمیلی باشد و ازدواج نباید تنها برای ارضای تمایلات جنسی باشد. مهم‌تر از هر چیز دیگر ازدواج باید اساس درک متقابل، عشق، مشارکت و خدمت در جهت منافع زن و شوهر و فرزندان و در نهایت کلیت جامعه باشد.

نکته سوم در رابطه با بقای ازدواج است. براساس بعضی از دیدگاه‌های دنیائی، شرایط عوض می‌شوند. اما براساس تعالیم عیسی مسیح، ازدواج قراردادی برای

سراسر زندگی است. ازدواج بسیار مهم‌تر از یک قرارداد اجتماعی است. مرد و زن با هم زندگی می‌کنند تا «یک تن» شوند، یعنی پی‌گیری متحد شوند که قابل تفکیک نباشد.<sup>2</sup>

کسی که چنین اتحادی را نقض کند، امر مقدسی را نقض کرده است. نکته چهارم اینست: ارتباط بین شوهر و زنش شبیه ارتباط بین مسیح و عروشه کلیسا می‌باشد.<sup>3</sup>

در دنیایی چنین شریر و ناآرام نقش کلیسا در نکات مذکور می‌تواند از اهمیت فراوانی برای تمامی جوامع برخوردار باشد. اخبار وحشتناک از گسترش بیماری کشنده ایدز، می‌تواند نیاز جهانی را به ازدواج سالم، نشان دهد. این بیماری در اثر ویروسی است که قدرت دفاعی بدن را از بین می‌برد. این ویروس از طریق خون و ارتباط جنسی وارد بدن می‌شود. اینک مردم جهان به امید داروها و واکسن‌هایی هستند که اختراع شوند تا درمانی برای این بیماری مهلک پیدا شود. در اینجا است که کلیسا می‌تواند بگوید، اینک ما تنها یک داروی واقعی در اختیار داریم و آن سکس سالم است. و سکس سالم در یک ازدواج سالم است!

## 2- خانه، فرزندان و جوانان

همه والدین از هدایای بزرگی برخوردارند و نسبت به زندگی، ازدواج، خانه و فرزندان مسئول می‌باشند. اگر آنها از وظیفه خود را به درستی انجام دهند، نقش بزرگی در جامعه بازی می‌کنند. تن‌ها کافی نیست که بچه‌ها را تغذیه نمود، لباس پوشانید، پناه داد، و حتی تعلیم داد، هر چند که این موارد بسیار مهم می‌باشند. مهم‌تر از همه اینها تربیت اخلاقی بچه‌ها است، یاد دادن احترام به دیگران، اطاعت از مافوق و مراعات اصول اخلاقی. اگر والدین انتظار داشته باشند که جامعه تمام این موارد به جای آنها انجام دهد، در اشتباه می‌باشند. خانه یک جامعه کوچک است که اولین گام‌ها باید از آنجا برداشته شوند. تعلیم و تربیت در این حوضه کوچک بسیار مؤثر است. والدین باید نمونه‌های خوبی برای فرزندان خود باشند. از آنجا که خانه جامعه‌ای در مقیاسی کوچک‌تر است، مکانی است که تمام قواعد رفتاری باید در آنجا آموخته شوند: دقت، مراقبت، همکاری، مشارکت، آمادگی برای کمک. آموزش چنین قواعد و رفتارهایی در غیاب خانه، یا کوتاهی خانه، به عهده جامعه است. نقش کلیسا در این میان برجسته‌تر از خانه و جامعه است.

شاید دو سؤال بسیار مهم در اینجا و در رابطه با آینده جوانان، مطرح شود. یکی در رابطه با گزینش حرفه در آینده است، چون پول بسیار وسوسه‌انگیز است و جوانان

ماجرای و اکثراً به دنبال حرفه‌های پولساز می‌باشند، از این نظر ممکن است به دام باندهای خلافکار بیفتند و درگیر خطر بزرگی شوند و حتی جان خود را ببازند.<sup>4</sup> دیگری خطر ایدز است که قبلاً بدان اشاره شد و همچنین خطر مواد افیونی است. شرکت‌های بزرگی در این جهان مخصوصاً در کار فاسد نمودن جوانان فعال می‌باشند. مزد بالایی که می‌پردازند جوانان بسیاری را به سوی آنها جلب می‌کند و در اثر فعالیت این کمپانی‌ها، افراد بسیاری معتاد می‌شوند و وقتی کاملاً وابسته به مواد شدند، این شرکت‌ها از آنها هم به عنوان مشتریان خود و هم به عنوان کارگزارانشان، استفاده می‌کنند. اینست علت رشد مداوم صنعت مواد مخدر! بیشتر جنایت‌ها در بسیاری از شهرهای بزرگ توسط چنین معتادانی صورت می‌گیرند. این افراد سرانجام در وضعیت فلاکت‌باری می‌میرند. نه پلیس و نه مراجع قضائی نه فعالان اجتماعی، نمی‌توانند این معضل بزرگ را درمان کنند. راه درمان این معضل ارائه اطلاعات درست، توسط انواع مکاتب فکری و اولیای امور است. اما در کنار آن عالی‌ترین ابزار برای مقابله با اعتیاد، خانهای امن و سالم است.

این یک اخطار قوی و دعوتی است از والدین این نسل: با فرزندان خود، با پسران و دختران خود چنان زندگی کنید که اعتماد آنها را به خود جلب کنید، هم با گفتار و هم با کردار آنها را تعلیم دهید و که هیچگاه دنبال این اعتیادها نروند.

1- پیدایش 1:72  
2- متی 3:19 - 9  
3- افسسیان 31:5-32  
4- متی 16:26

# IX

## کار و حرفه

### 1- مهارت‌ها متفاوت می‌باشند

در طول اعصار و قرون مردم از دیدگاه‌های متفاوتی به کار و حرفه نگاه می‌کردند. عددهای انواع هنرهای دستی را موجب کاهش اعتبار انسان تلقی می‌کردند، در حالی که عددهای دیگر تمام حرفه‌های شریف را خوب و قابل احترام، تلقی می‌کردند. در بعضی فرهنگ‌ها امور کشاورزی ستودنی بودند، و در جای دیگر انواع مشاغل تعمیرکاری را کثیف می‌پنداشتند. در بسیاری از فرهنگ‌های قرون گذشته، انواع کارهای دستی به غلامان و کارگران فقیر روزمرد، سپرده می‌شد.

کلیسای مسیحیان همیشه جایگاهی قطعی در این موارد داشته است. تمام مشاغل شریف از عهد عتیق تاکنون، خواه کارهای خانگی، کشاورزی و کارهای دستی، میراثی از کلیسای مسیح، می‌باشند. تمامی مشاغل شریف، محترم و ستودنی می‌باشند. بنابراین مشاغلی به عنوان «کار مسیحی» و «کار دنیائی» وجود ندارند که یکی بیشتر محترم شمرده شود و دیگری کمتر. مسیحی بودن یعنی «پیروی از عیسی» و در کنار آن کار روزانه برای گذران زندگی. در چنین روندی است که ایمان مسیحی، تمرین می‌شود.

کار روزانه ما ریشه در آفرینش دنیا و انسان توسط خداوند، دارد. ما در آفرینش خدا، بر روی زمین مستقر شدیم تا وظایف خاصی را انجام دهیم. خواه وظیفه ما از دیدگاه دیگران بزرگ و خواه کوچک باشد. خدا با دادن موضع و کاری خاص به ما، می‌خواهد به ما نشان دهد که با عطف توجهش به دنیا و توجه به تمامی انسان‌ها، به کار «خلقت» خود، ادامه می‌دهد. بدین ترتیب حتی کار یک نفر در خدمت اهداف خدا، می‌باشد. از این نظر، کار انسان، یک وظیفه است. هیچ انسان سالمی نمی‌تواند شانه از انجام کارش، خالی کند. اگر چنین کاری کند آدمی راحت‌طلب و بدون مسئولیت است، نه انسانی اندیشمند.

از افراد سالخورده، یا نحیف، یا بیمار، یا ناتوان، نمی‌توان انتظار داشت که کار بسیاری انجام دهند. بلکه این وظیفه شهروندان قوی و سالم است که از آنها مواظبت

کنند. اما این حالت هم پیش می‌آید که افراد بیمار و ناتوان، با انجام کارهایی ظریف، گاهی اوقات بیشتر از آنچه که از آنها انتظار می‌رود، و حتی بیشتر از افراد قوی و سالم، جامعه را خدمت کنند.

## 2- خدمت برای جلال خدا

ایمان و امانت و پایداری لازمه کار روزانه ما است. مسیحیان با ایمان به خدا می‌توانند اساس مستحکمی برای تلاش و امین بودن در کار خود، پیدا کنند. وقتی یک نفر شخص مسیحی، مسیح را خدمت می‌کند در واقع دارد خدا را خدمت می‌کند. این مورد قویاً مورد تائید عیسی قرار گرفته است.<sup>1</sup> او نمونه بزرگی است که ما باید او را در کار و خدمت خود، پیروی کنیم.<sup>2</sup>

وقتی ما به هم‌نوع از طریق کار روزانه خدمت می‌کنیم، چنین خدمتی، خدا را جلال می‌دهد. اما از این نظر ممکن است وسوسه‌های خاصی ما را فریب دهند. شاید ما با این تصور که خدا را هر چه بیشتر جلال دهیم به دنبال حرفه‌ای مهم باشیم. این طرز تفکر بیشتر از آنکه مسیحائی باشد فریسی‌ائی است.<sup>3</sup> خدا از کارهای روزانه ما، هر چند که ساده باشند و از خدمت کردن به هم‌نوع، خوشنود می‌شود. «آنچه کنی در رقول و فعل، همه را به نام عیسی خداوند بکنید و خدای پدر را بوسیله او شکر کنید... و آنچه کنید، از دل کنی‌د به خاطر خدا، نه خاطر انسان.»<sup>4</sup>

این کاملاً روشن است که مسیحیت سهم بزرگی در تعلیمات و شناخت امور روزانه و همچنین هدف از کار کردن، بر عهده دارد. بزرگترین هدف از کار کردن از دیدگاه دنیائی، اینست که از خود حفاظت کنیم. از دیدگاه مسیحی بر این هدف و دنیائی، هدف دیگری را باید افزود: کار کردن با صداقت و امانت و استفاده از تمامی مهارت‌ها، باشد که بتوانیم «نیازمندی را چیزی»<sup>5</sup> دهیم این جنبه از کار کمتر شناخته شده است، اما کلیسا تأکید شدیدی روی آن دارد. هیچ شخص مسیحی نمی‌تواند با کار یا تلاش یا صداقتش در کار، کامل شود. حتی در بهترین وضعیت او ناکامل است و کوتاهی‌های بسیاری دارد. بهترین تعریفی که می‌توانیم از یک شخص مسیحی بنمائیم اینست که او راه خود را می‌رود تا به هدف برسد.<sup>6</sup> به کلامی دیگر می‌شود گفت که او مشتاق است که «به شایستگی آن دعوتی که به آن خوانده شده است [رفتار] کند»<sup>7</sup> اگر او راه خود را در ایمان و دعوت و کار روزانه ادامه دهد، هر چند که کار او بزرگ یا کوچک باشد، بیشتر مستعد خدمت می‌شود و بیشتر «کامل و استوار و توانا خواهد شد.»<sup>8</sup>

- 1- متی 64:31:25  
 2- یوحنا 12:15 - 17 و اول پطرس 25:21:2  
 3- مرقس 31-9:7  
 3- کولسیان 17:3 و 32  
 5- افسسیان  
 28:4  
 6- فیلیپیان 12:3  
 7- افسسیان 1:4  
 8- اول پطرس  
 10:5

## X

### شهادت به کلام خدا

#### 1- وظیفه مسیحیان است که به کلام خدا شهادت دهند

لزومی ندارد که مردم خدا گام به گام با دنیا همراه باشند. چون اگر چنین کنند مثل اینست که همدست دشمنان خدا شده‌اند و آنها را به رسمیت شناخته‌اند. درست‌ترین کاری که می‌توانند انجام دهند این است که آنچه باشند که قرار بوده است، باشند، یعنی «مردم خدا» که توسط مسیح نجات یافته و تقدیس شده‌اند و مقرر شده‌اند که نمک جهان و نور عالم باشند. اگر آنها بکوشند دنیا را راضی کنند و مورد تشویق مردم قرار بگیرند، چیزی به دست نمی‌آورند: «وای بر شما وقتی که جمیع مردم شما را تحسین کنند، زیرا همچنین پدران ایشان با انبیای کذب کردند.»<sup>1</sup> مردم خدا کسانی هستند که در راه‌های این جهان به سوی دنیای جاودانه رهسپارند. دعوت و فیض خدا، عیسی مسیح است که «راه»<sup>2</sup> و مقصد جاودانه می‌باشد.

پس تکلیف دیگران چیست؟ آیا کافی است این حقیقت را بدانند، حتی گرچه انکارش کنند؟ پاسخ این سوال را موکول به خدا می‌کنیم. اما باید مطمئن باشیم که یک شهادت صریح و روشن از جانب مسیحیان تأثیر شدیدی نسبت به سازش‌پذیری دارد. بسیاری از انسان‌ها وقتی شهادت مسیحیان را در عمل می‌بینند و یا می‌شنوند، می‌گویند: «همراه شما می‌آئیم، زیرا شنیده‌ایم که خدا با شما است.»<sup>3</sup>

اما در رابطه با مشکلات شهادت مسیحائی چه بگوئیم؟

بدون شک این مشکلات فراوانند. اما یک طریق صحیح وجود دارد: «طریق راستان شاهراه

است.»<sup>4</sup> «طریق» در اینجا یعنی درست بودن، فکر بازداشتن و چشم امید به خدا دوختن، به خدائی که ما را

اعانت می‌کند.<sup>5</sup> افرادی با این خصوصیات راه خود را از میان مشکلات براساس وعده خدا می‌یابند: «خداوند تو را همیشه هدایت نموده و جان تو را در مکان‌های خشک سیر خواهد ساخت ... و تو مثل باغ سیراب و مانند چشمه آب که آبش کم نشود، خواهی بود.»<sup>6</sup>

در پرداختن به شهادت مسیحی خطرات جدی وجود دارند: ممکن است شهادت دادن منجر به زندانی شدن شود. در این صورت لازم است مسیحیان به جای اینکه فقط «مسیحی باشند» کاری انجام دهند. مسیحی بودن یعنی در خدمت صداقت و مسیح بودن. و این کار خداست از طریق فیضش در مسیح.

در رابطه با کارها و اعمال مسیحیان، راز بزرگی وجود دارد. از یک نظر کلام خدا به ما می‌گوید که «اعمال نیکو» انجام دهیم،<sup>7</sup> و از سوی دیگر می‌گوید کار خوب انجام دادن در قدرت ما نیست.<sup>8</sup> پس چگونه می‌شود این دو مورد را توضیح داد. کلام خدا می‌گوید: «محض فیض نجات یافته‌اید، به وسیله ایمان و این از شما نیست بلکه بخشش خداست. و نه از اعمال تا هیچ کس فخر نکند زیرا که صنعت او هستیم، آفریده شده در مسیح عیسی برای کارهای نیکو که خدا قبل مهیا نمود تا در آنها سلوک نماییم.»<sup>9</sup> بدین وسیله می‌توانیم بفهمیم که اعمال نیکو و بخصوص شهادت دادن، کاملاً مرتبط با ایمان و تقدس می‌باشد.

## 2- شهادت دادن از طریق یک زندگی پاک

مسیحیان نیز گناهکار و از جهات بسیاری قصور کرده‌اند. اگر آنها به خود ببیندیشند، متوجه می‌شوند که آنچه را که لازم است انجام دهند، انجام نمی‌دهند.<sup>10</sup> اما جای خوشوقتی است که وجدانشان هنوز بیدار و در کار است. آنها به روشنی گناهان و جرم‌های خود را می‌بینند. آنگاه به این نتیجه می‌رسند که تنها راه رهایی، آمرزش است. آمرزش مورد باشکوهی است که هر آنکس آن را در نام عیسی مسیح طالب شود، بدان دست می‌یابد. آمرزش آنچنان که برخی فکر می‌کنند، انسان را حقیر نمی‌کند، بلکه برعکس، انسان را برمی‌افرازد و دوباره از نو می‌سازد. این مورد به روشنی در مثل مربوط به پسر گمشده، نشان داده شده است.<sup>11</sup> آن پسر در کنار دوستان دروغین و خوک‌ها، پست و حقیر بود، ولی وقتی به خانه پدر بازگشت و تقاضای بخشش کرد، آنگاه برافراشته شد و مقام پسر را دوباره به دست آورد. اینست موردی که هر شخص مسیحی در توبه روزانه‌اش، تجربه می‌کند و برای زیستن در ایمان احیا می‌شود و برای شهادت دادن در مورد فیض و کار مسیح، آماده می‌شود.

آمرزش گناهان، تنها به منزله پاک شدن گناهان و کوتاهی ما نیست، بلکه به معنی برخوردار شدن از اراده و قدرت تازه‌ای برای مقاومت در مقابل، شیطان، براساس

فرمایش نجات‌دهنده‌مان عیسی مسیح است که می‌فرماید «برو دیگر گناه مکن»<sup>12</sup> وقتی که مسیحیان بدین ترتیب خود را چه از طریق فکر، سخن و عمل، در نبرد با شیطان ببینند، و هرگاه برای رسیدن به این هدف، از کلام خدا کمک بگیرند،<sup>13</sup> آنگاه به سوی تقدیس گام برمی‌دارند. مقدس شدن یعنی داوطلبانه دست کشیدن از آنچه که گناه و نادرست می‌باشد و انجام آنچه که نیکو است.<sup>14</sup> مداومت جدی در ایمان و مبارزه با گناه، و آمادگی برای حضور در کلیسای خدا و در میان مردم خدا، خود، نوعی شهادت به جهان است در رابطه با آنچه که مسیح انجام می‌دهد. شهادت ریاکارانه و تقدس‌نمائی، شهادتی مؤثر نمی‌باشد. آموزه‌های کلام خدا در این مورد، کاملاً روشن است:

«به طور انسان، به سبب ضعف جسم شما سخن می‌گویم، زیرا همچنان که اعضای خود را بندگی نجاست و گناه برای گناه سپردید، همچنین الان نیز اعضای خود را به بندگی عدالت برای قدوسیت بسپارید... اما الحال چونکه از گناه آزاد شده و غلامان خدا گشته‌اید، ثمر خود را برای قدوسیت می‌آورید که عاقبت آن، حیات جاودانی است.»<sup>51</sup>

اگر مسیحیان بر اساس این رهنمودها زندگی کنند «در میان قومی کج‌رو و گردن‌کش... چون نیرها در جهان می‌درخشند.»<sup>16</sup> تقدس مسیحیان همیشه همراه است، امید جاودانی:

«لیکن ما که از روز هستیم، هشیار بوده، جوشن ایمان و محبت و خود امید نجات را بپوشیم.»<sup>17</sup>

از این رو ایمان مسیحی و امید جاودانی هیچگاه دستاویزی برای گریز از مشکلات و شانه خالی کردن از نبردهای زندگی، نخواهد بود. بلکه عکس آن صادق است:

«خوشابحال کسی که متحمل تجربه شود، زیرا که چون آزموده شد، آن تاج حیاتی را که خداوند به محبان خود وعده فرموده است خواهد یافت.»<sup>18</sup>

- |                    |                   |                   |
|--------------------|-------------------|-------------------|
| 1- لوقا 6:62       | 2- یوحنا 6:14     | 3- زکریا 23:8     |
| 4- امثال 51:91     | 5- مزامیر 1:121   | 6- اشعیا 11:58    |
| 7- تی‌طس 8:3       | 8- مرقس 7:14-23   | 9- افسسیان 2:8-10 |
| 10- رومیان 7:18-91 | 11- لوقا 11:32-15 | 12- یوحنا 8:11    |

- 
- 13- افسسیان 71-6-13      14- فیلیپیان 12:3      15- رومیان 6:19 و 22  
16- فیلیپیان 2:51      17- اول تسالونیکیان 8:5  
18- یعقوب 12:1